

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۱

ژوئن ۲۰۱۳



Хасан Роухани — Президент
Исламской Республики Иран

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۱

ژوئن ۲۰۱۳

هیئت تحریریه

□ □ □ □ □ □ □ □

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتري روريكوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

ایگور پانکراتینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کوروی وال، شماره □

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

تهران-۲۰۱۳: ملاقات دوستان واقعی سوریه	شیخ دیپلماسی
آنتون یفستراتوف.....۵	ایگور پانکراتنکو.....۲۵
ایران - آمریکا: گزارش ماه می جنگ اعلام نشده	ایران به عنوان مهمترین عامل برای آینده افغانستان
اکرام نور شیرینی.....۸	آنتون یفستراتوف.....۳۱
ترکیه علیه افراط گرایی جامعه	برگ ایرانی روسیه.....۳۶
سرگئی نیکیتین.....۱۴	
سوریه و ایران: «خط قرمز» برای ولادیمیر پوتین	
ایگور پانکراتنکو.....۲۰	

چکیده مطالب

شماره جدید بیست و یکم مجله سیاسی روسی «ایران معاصر» از زیر چاپ در آمد. قابل انتظار است که یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران به موضوع اساسی این شماره تبدیل شود. جمهوری اسلامی با تکذیب افسانه های رایج درباره قابل پیشبینی بودن این انتخابات و بی تفاوتی بخش اعظم مردم نسبت به انتخابات، جهانیان را متعجب ساخت. جایگاه اول انتخاباتی حسن روحانی نماینده جناح اصلاح طلب نخبگان سیاسی ایران، نتایج نه چندان بالایی محافظه کاران، مشارکت بالایی رأی دهندگان (ولو اینکه مردم به حکم ذهنیت ایرانی، با تأخیر به سوی مراکز اخذ رأی حرکت کردند)، همگی گواه بر آن است که این انتخابات ابراز واقعی اراده آزاد ملت ایران بود. جهانیان یک بار دیگر متوجه شدند که در حال حاضر ایران، دموکراتیک ترین دولت منطقه است. این کشور از همه شرکای راهبردی خاور میانه ای ایالات متحده که عضو ائتلاف ضد ایرانی هستند، دموکراتیک تر است.

رأی گیری در یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران باید در تاریخ به عنوان طولانی ترین رأی گیری به ثبت برسد چرا که رأی گیری چند بار تمدید شد. مشارکت بالایی رأی دهندگان، پاسخی قاطعانه به منتقدینی است که ادعا می نمودند که «افرادی که برای شرکت در مسابقه انتخاباتی صلاحیتشان تأیید شد، به گونه ای هستند که نتیجه رأی گیری از هیچ نظری تعیین کننده نخواهد بود». آنها همچنین ادعا می نمودند که اکثر ایرانیان نسبت به نتیجه انتخابات بی تفاوت هستند. ولی معلوم شد که ایرانیان در این مورد نظر دیگری دارند. ضمن جمع بندی نتایج انتخابات باید به چند واقعیت آشکار اعتراف کرد. اولاً، جامعه ایرانی به اندازه خیلی بیشتر از تصورات غرب در حول و حوش رهبری خود یکپارچه شده است. اعتماد ملت به حکومت حتی در این شرایط نسبتاً دشوار اقتصادی بسیار بالاست.

ثانیاً، هیچ یک از دو گروه رقیب نخبگان سیاسی در نتیجه این انتخابات به برتری آشکار دست نیافته اند. موازنه سیاسی داخلی که حفظ آن هدف راهبردی رهبر معظم است، دوباره حاصل گردیده است.

ثالثاً، با وجود اینکه لحن ضد آمریکایی و ضد غربی ریاست جمهوری در پی انتخاب شدن حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور جدید ایران ملایم تر خواهد شد، این بدان معنی نیست که جمهوری اسلامی ایران به گذشت های یکجانبه تن خواهد داد. درست است که سازش معقولانه و اتخاذ تصمیمات متقابلاً سودمند قابل قبول است ولی اصل سازش متقابل و برابری حقوق باید رعایت شود.

در مقاله «ایران جواب «بهار عربی» را با پیروزی دموکراسی داد» از جمله آمده است: «ایرانیان امیدوارند که رئیس جمهور جدید مبتکر سیاست «انفتاح» یعنی آزادسازی امور اقتصادی و سیاست داخلی شود. روحانی در برنامه انتخاباتی خود وعده داد که بعد از آنکه انتخاب شود، «منشور آزادی های مدنی» را طراحی کند و زندانیان سیاسی و از جمله رهبران و فعالان «موج سبز» را از زندان آزاد کند که چهار سال پیش سعی کرده بودند از راه رویارویی خیابانی نتایج انتخابات ریاست جمهوری را که به پیروزی محمود احمدی نژاد انجامیده بود، زیر علامت سؤال ببرند».

«سمینه راستگری» در مقاله «محافظه کاران ایرانی دنبال مقصرین شکست در انتخابات ریاست جمهوری می گردند» به تشریح واکنش اردوگاه محافظه کار به نتایج انتخابات ریاست جمهوری پرداخت: «جراید و خبرگزاری های محافظه کار آماده بودند تا پیروزی این جناح را جشن بگیرند که ناگهان روز ۱۶ ژوئن اعلام شد که حسن روحانی، شخصیت اصلاح طلب برنده نهایی انتخابات شده است. به دنبال اعلام پیروزی وی، همه آنها به تجزیه و تحلیل علل شکست محافظه کاران پرداختند. عده ای جلیلی را مقصر دانستند، دیگران قالی باف را و گروه سوم از ولایتی ایراد گرفتند ولی همه آنها سعی می کنند بر تفاوت رفتار احمدی نژاد با سیاست محافظه کاران تأکید کنند و فقط او را به پیروزی اصلاح طلبان متهم می نمایند».

البته دوره یازدهم انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران با وجود تنش دراماتیک و مرموز بودن نتیجه رأی گیری تا آخر، به تاریخ پیوسته است که این بدترین صفحه تاریخ ایران نیست. حسن روحانی، رئیس جمهور جدید ایران و همه کارهای او از زوایای مختلف توسط کارشناسان بررسی می شود تا رفتار رئیس جمهور جدید ایران در صحنه بین المللی پیشبینی گردد. شامل سلطانونوف طی مقاله ای تحت عنوان «یک اندیشمند زبردست برای ایران جدید» خاطرنشان می نماید که نمایندگان اقشار مختلف مردم اعم از گروه های جوانان غربگرا تا فقیرترین مردم شهرستان ها و روحانیون لغایت محافظه کار به روحانی رأی دادند. لذا رئیس جمهور جدید به مظهر اتحاد و یکپارچگی جدید جامعه ایرانی مبدل گردیده است. حسن روحانی به عنوان شخصیت روشنفکر زبده و بسیار حرفه ای شناخته شده است. او کتب و مقالات زیادی درباره مسایل امنیت داخلی و جهانی، سیاست خارجی و داخلی جمهوری اسلامی ایران، برنامه هسته ای ایران و مسایل فقه شیعی تألیف کرده است. او دارنده سه درجه علمی در زمینه حقوق است و در اسکاتلند از پایان نامه دکترای خود دفاع کرد. روحانی رئیس مرکز بسیار با نفوذ مطالعات راهبردی و سردبیر سه فصلنامه بسیار معتبر در زمینه مطالعات علمی و راهبردی و مسایل سیاست خارجی است. او به زبان های انگلیسی، آلمانی، روسی، عربی و فرانسه تسلط کامل دارد. او ذوق اندیشیدن حقیقتاً راهبردی و توان این نوع تفکر را دارا می باشد.

حسن روحانی به لحاظ روان شناختی سیاستمدار توداری است ولی در عین حال متعهد عقیدتی، با انضباط و موشکاف در کارهای خود است. او انسان ها را خوب می شناسد و قادر است حتی با دشمنان ارتباطات مؤثری برقرار نماید. او از استعداد های بارز سازمانی و اراده کم نظیر سیاسی برخوردار است و می تواند ائتلاف های چند لایه سیاسی تشکیل دهد.

رجب صفروف معتقد است که بسط و توسعه و تعمیق روابط با مسکو به احتمال قوی به یکی از اولویت های سیاست خارجی رئیس جمهور جدید ایران تبدیل خواهد شد. این کارشناس خاطرنشان نمود: «روحانی حسابگر است و در زمان ریاست جمهوری وی روابط با روسیه حد اقل رو به وخامت نخواهد گذاشت. به احتمال قوی باید منتظر علاقه ایران به فعال کردن این روابط باشیم. این حسابگری محض است زیرا روسیه به عنوان بازیگر مهم در زمینه حل و فصل مسایل خزر و از نظر پیوستن هرچه سریع تر به عضویت سازمان همکاری شانگهای برای ایران اهمیت دارد. من شخصاً با روحانی گفتگو کردم. او به روسیه با چشم مثبت می نگرَد».

برای ناظر بی طرف مدت ها پیش روشن شده است که «سوریه و ایران، خط قرمزی برای روسیه می باشند». این عنوان مقاله ایگور پانکراتنکو است که نویسنده در آن خاطرنشان می کند: «فشار بی سابقه ای که «همتایان» غربی ولادیمیر پوتین در جریان اجلاس گروه ۸ بزرگ بر او اعمال کردند، به طور قانع کننده این واقعیت را به اثبات می رساند که با وجود تنوع مسایل و تهدیدهای خارجی، «گره مسایل سوریه» و برنامه هسته ای ایران در سیاست خارجی روسیه حکم یک نوع «خط قرمز» را دارند. این مهمترین مسأله ای است که چگونگی حل و فصل آن جایگاه کشورمان را در جامعه جهانی تا سالهای آینده رقم

خواهد زد. در همین دو زمینه مهمترین مسأله حل می شود و آن این است که آیا روسیه خود را به عنوان بازیگر مستقل صحنه بین المللی که می تواند از منافع خود دفاع کند، نشان خواهد داد یا اینکه دوباره از مواضع راهبردی در عوض تحسین اخلاقی غرب عقب نشینی خواهد کرد. واقعاً غیر از «تحسین اخلاقی» چیزی به ما پیشنهاد نمی شود. آیا نخبگان روسی برای این چالش آماده هستند؟ آیا می فهمند که «شرکای» غربی دروغ های شاذداری بر زبان آورده و هر آن حاضرند از تعهدات خود دست بکشند؟»

مسأله مهم دیگری که در برابر مسئولین ایرانی قد علم کرده است، ادامه مذاکرات با غرب درباره برنامه هسته ای است. نسرین وزیری طی مقاله ای تحت عنوان «دورنمای درخشان مذاکرات هسته ای با روی کار آمدن شیخ دیپلمات» می نویسد که «از روز انتخاب شدن حسن روحانی به مقام رئیس جمهور ایران یک هفته هم نگذشته بود که یخ های مناسبات دیپلماتیک این کشور با جهان خارجی شروع به آب شدن کرد. همین امر باعث امیدواری به چشم انداز درخشان دور بعدی مذاکرات درباره مسأله هسته ای می شود». بدیهی است که مذاکره کنندگان خارجی با هم توافق کردند به بحث و بررسی مسایل با دولت جدید ایران تحت ریاست نماینده سابق تهران در مذاکرات هسته ای ادامه دهند. در عین حال بعید به نظر می آید که سعید جلیلی دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران که یکی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری بود، مانند سابق مذاکره کننده اساسی از طرف ایران باقی بماند. این نتیجه گیری از مناظره های انتخاباتی دو سیاستمدار است که در آن تفاوت موضع گیری آنها نسبت به مسأله هسته ای به طور کلی مشخص شد. در مجموع، رؤسای گذشته و فعلی روند مذاکرات از طرف ایران از همدیگر انتقاد شدیدی می کنند. عده ای به رفتار ارتجاعی متهم می شوند و دیگران به عدم دستیابی به نتیجه مشخص.

طبیعی است که مسأله حاد روابط جمهوری اسلامی ایران با همسایگان نزدیک آن از نظر نویسندگان مقالات برای مجله ما دور نمانده است. «محمد فرازمند» طی مقاله ای تحت عنوان «میراث دشوار روابط متشنج با ممالک عربی» خاطرنشان می کند که حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران در کشورهای عربی و به ویژه در کشورهایی که با ایران هممرز هستند، شخصیت آشنایی می باشد. او در اولین کنفرانس خبری خود اعلام کرد که با تلاش وی بود که در سال ۱۹۹۸ موافقتنامه درباره امنیت بین ایران و عربستان سعودی به امضا رسید. روحانی همچنین از حمایت علی اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی دو رئیس جمهور سابق برخوردار است که عرب ها مانند سابق به آنها ارج می نهند. سران کشورهای عربی اول از همه پیروزی در انتخابات را به روحانی تبریک گفته و برای او آرزوی موفقیت کردند.

همه این تحولات را می توان به عنوان روزنه امید به تغییرات در روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای عربی تعبیر کرد. وضعیت فعلی این روابط با آنچه که قبل از ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد بود، تفاوت می کند. او در حالی به قدرت رسید که ایران در پی ۱۶ سال تنش زدایی سیاسی موفق به تنظیم روابط با کشورهای همسایه عربی و برطرف کردن عواقب منفی جنگ تحمیلی با عراق شده بود. در سال ۲۰۰۵ یعنی تا پایان ریاست جمهوری محمد خاتمی، رئیس جمهور قبل از احمدی نژاد، روابط ایران با همه کشورها غیر از مصر به بالاترین سطح ارتقا یافته بود. نقش ایران نه تنها در سطح رسمی دولتی افزایش یافته بود بلکه مردم کشورهای عربی نسبت به ایران برخورد بهتری از خود نشان دادند. نویسنده مقاله یقین دارد که انتخاب روحانی به مقام ریاست جمهوری موجب توسعه روابط دوستانه ایران با نزدیک ترین همسایگان آن خواهد شد.

بدیهی است که محتوای این شماره مجله از آنچه که در این چکیده مختصر ذکر شد، گسترده تر است. لذا به خوانندگان گرامی پیشنهاد می کنیم تمام مجله را از اول تا آخر مطالعه نمایند.

تهران-۲۰۱۳: ملاقات دوستان واقعی سوریه

آنتون یفستراتوف

تا همین اواخر اصطلاح «دوستان سوریه» از نظر هواداران نظم، قانون و صلح در این کشور بار منفی داشته است. این امر تصادفی نیست چرا که کنفرانس‌هایی تحت چنین عنوانی در کشورهای مختلف (بار آخر در ترکیه) توسط ایالات متحده ترتیب داده می‌شد که هر دفعه دولت‌هایی که قطعاً دوست جمهوری عربی نیستند، در آنها شرکت می‌نمودند. همان «دوستان سوریه» درباره مساعدت به قیام‌کنندگانی که علیه



بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه شورش مسلحانه‌ای بر پا کردند، به توافق رسیده و برنامه‌های صدور اسلحه به آنها و حمایت دیپلماتیک از آنها را هماهنگ می‌نمودند. ولی روز ۲۹ آوریل در تهران مراسمی بر پا شد که کلیشه‌های ذهنی در خصوص اصطلاح «دوستان سوریه» را بر طرف کرد. طرف ایرانی موفق گردید نمایندگان دهها کشور عربی، آفریقایی و آمریکایی لاتین و نیز روسیه و چین را گرد هم آورد که طرفداران حل و فصل صلح‌آمیز اوضاع سوریه و مناقشه در این کشور هستند و با مداخله در امور داخلی دمشق مخالفت می‌ورزند.

ابتکار کنفرانس

شخصیت‌های رسمی ۴۰ کشور جهان در کنفرانس تهران شرکت کردند و لذا این گردهمایی از نمایندگی بین‌المللی وسیعی برخوردار شد. بان کی مون دبیر کل سازمان ملل و اکمل الدین احسان‌اغلو رئیس سازمان همکاری‌های اسلامی برای شرکت‌کنندگان در این کنفرانس پیام فرستادند. گفتنی است که نمایندگان فقط یازده کشور در ملاقات‌های اخیر دوستان سوریه در استانبول (۲۰ آوریل) حضور داشتند. معلوم می‌شود که دوستان سوریه بیشتر از آن است که در واشنگتن، بروکسل، ترکیه و یا دوحه گمان می‌کنند.

چگونگی فعالیت کنفرانس دوستان سوریه و نتایج اساسی آن با ملاقات‌های قبلی متفاوت بود. شرکت‌کنندگان نه فقط مراتب مخالفت خود را با حل و فصل مسأله سوریه از راه مداخله خارجی ابراز کردند و حمایت کشورهای غرب از گروه‌های مخالف بشار اسد و رفع اخیر ارسال اسلحه برای آنها و نیز سفر جان مک‌کین سناتور امریکایی به محل استقرار شورشیان را محکوم کردند و این‌گونه اقدامات را مهلک برای تمام منطقه خاور میانه دانستند، بلکه یک سری پیشنهادهای سازنده را مطرح نمودند که پذیرش آنها می‌تواند برای حل و فصل مناقشه سوریه و آرام کردن تمام منطقه خاور میانه چاره ساز باشد.

به عنوان مثال، آنها از برگزاری کنفرانس بین المللی ژنو که در جریان ملاقات سرگی لاوروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه و جان کری وزیر امور خارجه آمریکا برنامه ریزی شد، قدردانی کرده و به شرکت طرف های هر چه بیشتر در آن دعوت نمودند. گفتنی است که سوریه و ایران، بر خلاف مخالفت گروه های ضد اسد و کشورهای غرب حامی آنها، آماده هستند نمایندگان خود را به ژنو بفرستند. علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران اندیشه تشکیل کارگروه حل و فصل مناقشه سوریه را مطرح نمود.

شرکت کنندگان در کنفرانس تهران حمایت خود را از تلاش های صلح جویانه سازمان ملل و اخضر الابرهمی فرستاده ویژه سازمان ملل در سوریه در جهت راه اندازی روند حل و فصل صلح آمیز اوضاع این کشور ابراز نمودند. آنها همزمان به ضرورت گسترش تلاش های بین المللی برای کمک به ملت سوریه از جمله در بخش انسانی، اشاره نمودند. به همین منظور در کنفرانس دوستان سوریه پیشنهاد شد که سازمان های مدنی فعال تر شوند و به جامعه هلال احمر سوریه کمک بیشتری ارسال گردد. نمایندگان کشورها در این همایش بر لغو تحریم ها علیه سوریه تأکید نمودند.

آنچه که فراموش شده است!

تکرار این واقعیت خالی از لطف نیست که همه مسایل مذکور به استثنای نکات جزئی، تا کنون بارها توسط نمایندگان کشورهای طرفدار حل و فصل صلح آمیز بحران سوریه بیان شده است. تصادفی نیست که علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران خاطرنشان نمود که شعار همایش تهران «راه حل سیاسی - ثبات منطقه ای» از همان ابتدا منعکس کننده موضع گیری جمهوری اسلامی نسبت به بحران سوریه بوده است.

رسانه های گروهی و شخصیت های رسمی از همان اول مخالف کمک های فشرده کشورهای غرب به مخالفان سوری بودند و آن را محکوم می کردند. نمایندگان نهادهای سیاست خارجی ایران، روسیه و سایر کشورها به دفعات این موضع گیری را ابراز می نمودند. به عنوان مثال، مسکو، تهران و پکن اقدام اخیر اتحادیه اروپا نسبت به لغو تحریم های قبلی بر صدور اسلحه برای مخالفان سوری را محکوم کردند. به نظر می آید که بخش هوشیار جامعه جهانی باید همینطور مخالف نفوذ غیرقانونی یک شهروند خارجی که شخصیت رسمی هم است، به خاک کشور مستقل دیگر و ملاقات های علنی وی با نمایندگان شورشیان مسلح باشد. سناتور مک کین بود که این کار را کرد. باید گفت که نهادهای سیاست خارجی ایران و روسیه به دفعات اصول حل و فصل مناقشه سوریه را بیان کرده اند که در تهران نیز بیان شد. در سال ۲۰۱۲ دیپلمات های ایرانی در ژنو طرح حل و فصل مرحله به مرحله مناقشه سوریه را پیشنهاد کردند که مخالفان اسد این پیشنهادها را رد نمودند.

اهمیت کنفرانس تهران

ببینیم کنفرانس دوستان سوریه که طرف ایرانی برگزار کرد، چه نتیجه ای داد؟ قبل از همه می توان به جنبه های نمایی و روان شناختی آن اشاره کرد. در شرایطی که نمایندگان ۴۰ کشور جهان و از جمله وزیران امور خارجه الجزایر، عراق و ایران در تهران برای حمایت از روند صلح گرد هم آمدند، دمشق باید بفهمد که تنها نیست! سوریه بی درنگ واکنش خود

را ابراز کرد. «عدنان محمود» سفیر سوریه در تهران، قبل از پایان کنفرانس آن را «گام بزرگی در جهت حل و فصل بحران و طرح ابتکار مذاکرات همه جانبه» دانست.

بعد از ملاقات دوستان سوریه در ایران موضع گیری حقیقتاً محکم، صریح و روشن به ویژه برای روسیه ضروری شد. مسکو چند روز بعد از مراسم تهران قاطعیت از خود نشان داده و روز ۱ ژوئن بیانیه جدید سازمان ملل را که با عملیات جنگی در شهر قصیر ارتباط داشت، وتو کرده و از صدور آن ممانعت نمود. از اینجا می توان نتیجه گرفت که روسیه تصمیم نهایی خود را مبنی بر دفاع از سوریه اتخاذ کرده است. اقدام مسکو باید به عنوان واکنش به لغو تحریم تسلیحاتی و نیز به عنوان پی آمد کنفرانس تهران تلقی شود.

اصل حمایت نمایندگان کنفرانس از ملاقات جدید ژنو درباره سوریه که وزیران خارجه روسیه و آمریکا درباره آن به توافق رسیدند، خود به خود اهمیت دارد. انتظار می رود که نمایندگان حکومت سوریه و مخالفانش، در سوئیس دور یک میز مذاکرات نشانداده شوند؛ امری که جمهوری اسلامی ایران، روسیه و چین بر آن تأکید می کنند. شرکت ایران در کنفرانس ژنو مسأله ای اصولی است. در حالی که روسیه می خواهد که ایران در میان شرکت کنندگان کنفرانس باشد، مخالفان سوری که تهران را به مساعدت با رژیم اسد متهم می کنند و بعضی کشورهای اروپایی نظیر فرانسه، مخالف حضور دیپلمات های ایرانی هستند. پادشاهی های حاشیه خلیج فارس که در واقع در زمینه گسترش نفوذ خود به دمشق شکست می خورند، مخالفان اصولی شرکت تهران در همه تلاش ها در جهت حل و فصل مسأله سوریه به حساب می آیند. آنها در این طرح، پول گزافی سرمایه گذاری کرده اند که قطر و عربستان سعودی قصد ندارند از دریافت بهره این پول صرف نظر کنند. این کشورها هر گونه تقویت نفوذ ایران در صحنه بین المللی و بالتبع تقویت بشار اسد در سوریه را به عنوان ضربه جدید به منافع خود تلقی می نمایند.

رفتار ترکیه شایان توجه ویژه است. این کشور بدون اینکه در حق جمهوری اسلامی ایران مطالب جنگجویانه ای بیان کند، در سوریه با ایران مقابله می کند. در ماه آوریل کنفرانس «دوستان سوریه» در استانبول برگزار شد و طی آن اسلحه، کمک های دیگر و نیروی کمکی برای مخالفان از مرز ترکیه رد می شود. به نظر می آید که همایش تهران و شرکت ایران در ملاقات ژنو باب طبع ترک ها نخواهد بود؛ ولی موقعیت داخلی دولت اردوغان در روزهای اخیر متزلزل شده است که همین امر می تواند او را حد اقل برای مدت معینی از بازی جدی بین المللی برکنار کند. از سوی دیگر، ممانعت از حضور یک کشور در ملاقات ژنو که خود برگزار کننده یکی از معتبرترین مراسم های اخیر در جهت حل و فصل صلح آمیز اوضاع سوریه بوده و موفق به جلب شمار کثیر شرکت کنندگان در آن شده، به معنی نادیده گرفتن کامل اوضاع بین المللی و معادلات سیاسی، توسط برگزار کنندگان همایش ژنو خواهد بود.

ایران آمادگی خود را برای شرکت در کنفرانس ژنو، در صورت دریافت دعوت رسمی ابراز نموده است. تاریخ برگزاری ملاقات ژنو هنوز تعیین نشده است ولی انتظار می رود که این کنفرانس اواسط ماه ژوئن برگزار گردد. فرض بر آن است که همانجا پاسخ سئوال هایی داده شود که در کنفرانس دوستان واقعی سوریه مطرح شدند. با عنایت به عوامل فوق و به موضع گیری روسیه و حمایت گسترده جامعه جهانی از روند صلح در سوریه، می توان اظهار امیدواری کرد که نتایج کنفرانس ژنو با مراسمات قبلی از این قبیل، تفاوت جدی داشته باشد. نتیجه گردهمایی ژنو، امکان ارزیابی صحیح اهمیت ملاقات دوستان سوریه در تهران را خواهد داد.

ایران - آمریکا: گزارش ماه می جنگ اعلام نشده

اکرام نور شبیری

در گذشته نه چندان دور کاخ سفید و شخص اواما به جهانیان اطمینان می دادند که برای آنها اصل کار، برقراری گفتگوی صلح آمیز، سنجیده و سازنده با تهران است. در همان حال دولت آمریکا به همه ما تلقین می کرد که عدم انعطاف ریاست جمهوری اسلامی ایران در یک سری زمینه ها، تنها مانع برسر راه برقراری این گفتگو می باشد در حالی که دولت آمریکا آماده است حتی از فردا بدون پیش شرط ها، به صورت باز و با صداقت تمام، به عنوان فرمانروای نیکی در سراسر جهان و به نفع ملت ایران که از یک سو زیر بار تحریم ها رنج می برند و از سوی دیگر تحت فشار رژیم



خودکامه قرار دارند، به این گفتگو دست بزنند. ولی ناگهان سد شکست و تقریباً همزمان، تحریم های موجود شدت یافته و تحریم های جدید اعمال شد. قوه قضاییه آمریکا که از ضربه «ناک اوت» بوستون به خود آمد، زیر پرورنده سوء قصد به جان سفیر عربستان سعودی خط کشید و موج جدید اتهامات را بر سر ایران ریخت.

البته ناگهانی بودن این رویدادها فقط ظاهر قضیه است و تنها کسانی می توانند این تحولات را ناگهانی بدانند که مانند سابق اعتقاد دارند که ایالات متحده سعی می کند اختلافات خود را با تهران از راه صلح آمیز حل و فصل کند. منتقدین بسته جدید تحریم ها که چند روز پیش صادر شد فقط اشاره می کنند که این تحریم ها بی موقع است. به گمان آنها بهتر بود اگر مقامات آمریکایی تا انتخابات ریاست جمهوری ایران صبر می کردند، موضع گیری تیم جدید ریاست جمهوری را می سنجیدند و فقط بعد از آن درباره اقدامات بعدی تصمیم می گرفتند. منتقدین تحریم ها در ادامه سخنان خود خاطرنشان می کنند که «تحولات معینی در موضع گیری رهبر مشاهده می شود؛ که برای مذاکره کنندگان ایرانی، هدف رفع تحریم ها از طریق پیشنهادهای جدی سازش آمیز درباره برنامه هسته ای ایران را مطرح کرد».

دور جدید تحریم های فلج کننده

این منتقدین یک مسأله آشکار و بنیادین را نمی فهمند و به همین علت این حرفهای بچگانه را می زنند. دولت ایالات متحده به هیچگونه سازش در رابطه با مسأله هسته ای ایران علاقه مند نیست. نخبگان حاکم بر واشنگتن فقط سرنگونی رژیم تهران را می خواهند که این تنها هدف همه گامهای امریکا است. ایالات متحده و هم پیمانانش مشغول جنگ اعلام

نشده علیه جمهوری اسلامی هستند که جریان این جنگ منطق همه اقدامات واشنگتن را تعیین می کند. آنچه که بیشتر از همه به تحولات جاری در روابط آمریکا و ایران شباهت دارد، «بازی بزرگی است که تنها زمانی که همه جان ببازند، پایان خواهد یافت». البته طرف آمریکایی ترجیح می دهند که از طرف ایران همه جان خود را از دست بدهند.

این واقعیت هم به همین اندازه روشن است که روند تحریم های فلج کننده یکی از ابزار های جنگ اعلام نشده می باشد. به همین علت تغییرات در این زمینه نه با برنامه هسته ای ایران ارتباط مستقیم دارد و نه با انتخابات ریاست جمهوری ایران. ضعف این ارتباط تا حدی مشهود است که رسانه های گروهی غربی سعی می کنند درباره تحریم های جدید اطلاعات سانسور شده ای بدهند. به افکار عمومی تلقین می کنند که تنها تحریم ها در حق ریال، ارز ملی ایران در کار است. بر طبق دستور جدیدی که باراک اوباما امضا کرد، آن سازمانهای مالی خارجی مجازات خواهند شد که ارز ایرانی را خرید و فروش می کنند یا در حساب های خارجی مبالغ قابل توجهی به ریال دارند. یکی از نمایندگان دولت ایالات متحده اطلاع داد که هدف این است که استفاده از ارز ایرانی خارج از ایران تقریباً غیر ممکن باشد. به عقیده کاخ سفید، این کار جزء اعمال فشار شدید مالی بر دولت ایران است.

به طور سرسری و بدون تأکید ویژه اعمال تحریم های جدید علیه صنعت خودروسازی ایران ذکر شده است. بسته های پیشین تحریم ها سطح تولید صنعت خودروسازی ایران را به میزان ۴۰٪ پایین آورده و ۱۲۶ هزار نفر از ایرانیان را بی کار کرد. البته این ۱۲۶ هزار نفر از کارکنان صنعت خودروسازی ایران و اعضای خانواده های آنها به نام «عدالت عالی» قربانی شدند زیرا به گفته همان نماینده دولت آمریکا، «صنایع خودروسازی به دولت اجازه می دهد برنامه های خود و از جمله برنامه هسته ای غیر قانونی را تأمین کند».

ولی کار به اینجا ختم نشده است. رسانه های گروهی غرب بی پرده این واقعیت را پنهان می کنند که بسته جدید تحریم ها گسترده تر از تحریم های گذشته است و همه شاخه های اقتصاد را در بر می گیرد که ایران در سالهای اخیر موفق شد در آنجا رشد شاخص های اقتصادی را به دست آورد.

۱- تحریم ها در بخش انرژی. این دفعه فعالیت شرکت های ایرانی و شرکای خارجی آنها در ارتباط با اکتشاف، توسعه میادین، استخراج گاز طبیعی و تغلیظ آن هدف تحریم قرار گرفته است.

۲- تحریم ها علیه جابجایی دریایی بارها به وسیله کشتی های زیر پرچم جمهوری اسلامی ایران. در واقع فعالیت شرکت های دولتی نفتکش ایران و کشتی رانی ایران فلج شده است.

۳- تحریم های در زمینه کشتی سازی، ساخت و تعمیر کشتی ها، صدور توربین و موتور برای کشتی های غیرنظامی ایرانی، ارائه کمکهای فنی و خدمات آموزش پرسنل، سرویس فنی و بازسازی کشتی های ایرانی را ممنوع می کند.

۴- تحریم ها در زمینه صدور فلزات رنگین، آلیاژ های آلومینیوم، مس، ولفرام، نیکل و غیر (در مجموع ۸۷ نوع فلزات) به ایران.

۵- تحریم همه معاملات با ایران در زمینه نقره، طلا و سنگ های گران قیمت.

۶- تحریم صدور نرم افزار به ایران.

۷- تحریم ها در زمینه بیمه.

اگر کسی بعد از مطالعه این فهرست نیز همچنان باور کند که ایالات متحده واقعاً به گفتگو با ایران علاقه مند است و روی دور جدید روند مذاکرات بعد از انتخابات ریاست جمهوری حساب می‌کند، این اعتقاد پاک و بی‌آلایش به حسن نیت آمریکا باعث حسادت ما می‌شود.

قوه قضاییه دوباره تر و تازه شد

ضمن بررسی تحولات حوادث ماه اخیر در جنگ اعلام نشده نمی‌توان دو رویداد دیگر را نادیده گرفت یعنی صدور حکم دادگاه آمریکا به منصور اربابسیار و افشای سازمان جاسوسی - تخریبی توسط وزارت اطلاعات ایران. ابتدا درباره پرونده منصور اربابسیار صحبت کنیم که قربانی جنگ اعلام نشده علیه ایران در ایالات متحده شد. یادآوری می‌شود که روز ۱۴ اکتبر سال ۲۰۱۱ اریک هولدر دادستان کل ایالات متحده جزئیات سوء قصد جدید جهانی علیه ایالات متحده را فاش ساخت. معلوم شد که افراد واحد ویژه «القدس» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سوء قصد به جان عادل الجبیر سفیر عربستان سعودی در ایالات متحده را تهیه کردند. هولدر در بیانیه خود اعلام کرد که منصور اربابسیار، کسی که شهروند آمریکا شده ولی پاسپورت ایرانی داشت، به عنوان یکی از متهمین در سپتامبر سال ۲۰۱۱ در نیویورک بازداشت شد.

به گفته هولدر، اربابسیار ۵۶ ساله که فروشنده اتومبیل‌های دست دوم بود (به نظر می‌آید که فعالیت حرفه‌ای او باعث شد که نام عملیات در جهت افشای او را «شوروله» بگذارند)، آدمکشان حرفه‌ای از کارتل مواد مخدر مکزیک «لوس زتاس» را برای ترور سفیر عربستان سعودی استخدام کرد. عادل الجبیر شانس آورد زیرا آدمکشان مذکور در واقع افراد سرویس‌های ویژه آمریکا بودند و سفارش قتل، بخشی از بازی عملیاتی سرویس‌های ویژه آمریکا را تشکیل داد. ولی اربابسیار بدخواه به سفیر عربستان بسنده نکرد. او به «لوس زتاس» پیشنهاد نمود بابت یک و نیم میلیون دلار سفارت اسرائیل در واشنگتن و سفارتخانه‌های عربستان سعودی و اسرائیل در آرژانتین را منفجر کنند. فروشنده ماشین دست دوم در عوض به اعضای گروه مذکور ارسال بارهای چندین میلیونی افیون از خاور میانه به مکزیک را وعده داده بود.

کذب این قضیه مثل روز روشن بود و کارشناسان آن را باور نکردند. «اگر ادعاهای ایالات متحده با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد، یک سری ناسازگاری‌ها با واقعیت مشاهده خواهد شد که مهمترین آنها اعلام عدول «القدس» از روند عادی و معقولانه آمادگی عملیات است. از قول اکثر افرادی که با حماسه آفرینی‌های القدس آشنا هستند، می‌توان نتیجه گرفت که این واحد همیشه گامهای سنجیده‌ای بر می‌دارد تا ضمانت داشته باشد که اعمال آن پنهان بماند (یعنی امکان مرتبط کردن آن با ایران منتفی شود) و به موفقیت منجر شود. لذا احتمال فوق‌العاده ضعیفی می‌رود که توطئه اعلام شده با این واحد ارتباط داشته باشد».

بعد از آن در مطبوعات اطلاعات درباره چهره واقعی ارباب سیار منتشر شد، نهایتاً معلوم گردید که این اتهامات از هر نظر پوچ و بی‌معنی است. «آیا کسی که درباره او اطلاعات ذیل به دست آمده است، می‌تواند «مأمور ۰۰۷» باشد:

۱- اربابسار نزد ساکنان شهر «کریپوس کریستی» (ایالت تگزاس) به عنوان شخص «لغایت حواس پرت و فراموشکار» شهرت یافته بود.

۲- بیماری «اسکلروزیس دیفوزی» که نزد او کشف شد، احتمالاً ناشی از مجروحیت به وسیله چاقو بود که غارتگران در سال ۱۹۸۲ به او وارد کردند.

۳- او همیشه تلفن همراه خود را گم می کرد.

۴- همیشه یادش می رفت کلید خود را کجا گذاشته است.

۵- او همیشه کیف حاوی اسناد را در کافه ها و مغازه ها جا می گذاشت.

۶- شریک تجاری سابق او تأکید می کند که او فوق العاده بی نظم بود.

۷- او که یکی از شرکای شرکت اتومبیل فروشی بود، مرتباً مدارک خودروها را گم می کرد.

۸- او که چشم شریعت و مذهب تشیع را دور دید، تا حدی به الکل انس گرفت که دوستانش به او به نام ویسکی «جک» دانیلز» که بدان علاقه خاصی داشت، لقب «جک» دادند.

۹- ارباب سیار به فاحشه گری هم علاقه مند بود. او بعد از صرف شراب سر و صدا بر پا می کرد و به همین علت بارها از فاحشه خانه بیرون انداخته شد.

۱۰- همه طرح های بازرگانی که او ایجاد می کرد، همیشه ورشکست می شدند و او همیشه در حد ورشکستگی قرار داشت.

مدتی قبل از اینکه اربابسیار «تروریست بین المللی» شود، شرکت جدیدی که او تشکیل شد، ورشکست شده و او نتوانست قسط جاری وام مسکن را بپردازد. زن دوم هم او را ترک کرد. همه این حوادث باعث تشدید بیماری روانی قبلی او شده و او را در حد جنون گذاشت».

ابلیس می داند شبکه جاسوسی ایرانی و عملیات تخریبی در خاک آمریکا می توانست به این شخص چه ربطی داشته باشد؟ یک الکلی مجنون در عالم خیال های واهی خود زندگی کرده و این خیال ها را با افراد اف بی آی در میان گذاشت. ولی «در نبودن مجرم واقعی» اربابسیار هم تخریبگر شده و او را به ۲۵ سال حبس در ازای قصد انجام عمل تروریستی محکوم کردند. بالاخره مصلحت سیاسی از قانون بالاتر است. نباید بی اصولی شاخدار مقامات آمریکا را فراموش کرد. کافی است تفسیر هیلاری کلینتون بعد از دستگیری ارباب سیار را به خاطر آوریم. وی گفت: «با استفاده از این استدلال های بسیار موثق که امروز کشف شده است، ما از اهرمهای مکمل برای روابط با ایران برخوردار شده ایم». واقعاً چیزی جز «اهرم های مکمل» برای آنها لازم نبود. مهم نیست چند جان انسان زیر شنی بولدوزر جنگ اعلام نشده که آنها می رانند، انداخته شوند. ۱۲۶ هزار کارگر خودروسازی ایران و اعضای خانواده های آنها یا یک ارباب سیار مجنون، همگی می توانند زیر گرفته شوند.

ولی آنچه که برای آمریکا مجاز است، برای تهران مجاز نیست. وقتی که وزارت اطلاعات سازمان جاسوسی - تخریبی را کشف کرده و دوازده نفر عضو آن را بازداشت کرد، رسانه های گروهی غرب بی درنگ اعلام کردند که هیچ سازمانی وجود نداشته و اینکه سازمان امنیت خونخوار ایرانی مخالفان دمکراتیکی را بازداشت کرد که تنها تقصیر آنها، برخورد انتقادی با رژیم بود. از طرف خود اضافه می کنیم که برخورد آنها به قدری انتقادی بود که آنها سلسله انفجارها در مراکز اخذ رأی تهران، اردبیل و استان سیستان و بلوچستان در انتخابات ۱۴ ژوئن را تهیه می کردند. فرق اصولی این پرونده با «پرونده

اربابسیار» آن است که در حالی که در مورد آمریکایی شواهد شخص متهم و مأموران اف بی آی که به صورت قاتلان به او معرفی شده بودند، اساس اتهامات را تشکیل می دهد، در پرونده دوازده نفر دلایل مستقیم مانند دستگاه های آماده برای انفجار، اسلحه و وسایل ارتباطی که نزد متهمین کشف و ضبط شد، به اندازه کافی وجود داشت.

البته، رسانه های گروهی غرب با وجود قانع کننده بودن این دلایل هرگز به ماهیت واقعی پرونده ۱۲ نفر اعتراف نخواهند کرد زیرا در این پرونده یک نکته «باریک» وجود دارد و آن همکاری سازمان اطلاعات اسرائیل با فعالان باقی مانده سازمان جندالله در بلوچستان ایرانی است. ارتباط آنها با «افراطیون اسلامی»، طالبان و القاعده در غرب اثبات شده محسوب می شود. اگر اضافه شود که دو نفر از بازداشت شدگان اعضای فعال سازمان «مجاهدین خلق» هستند که ایالات متحده دو ماه پیش از لیست سازمانهای تروریستی حذف کرد، این قضیه برای غرب حالت نگواری کسب می کند. تحقیقات در این پرونده امکان پاسخ دادن به یک سری سئوال ها را می دهد: اولاً، چه کسی حامی به اصطلاح «تروریسم اسلامی» (که اسلام واقعی بدان ربطی ندارد) می باشد؛ ثانیاً، چه کسی رویارویی سنی - شیعی را تحریک می کند؛ ثالثاً، نخبگان سیاسی آمریکا به حذف «مجاهدین خلق» از لیست سیاه چه احتیاج واقعی داشتند.

در ابتدای این مقاله آمده بود که فقط به نظر می آید که تحریم ها و اتهامات جدید به طور ناگهانی مطرح شدند. در موج جدید اتهامات در حق ایران و در بسته جدید تحریم ها دو جنبه وجود دارد که با سوریه و روسیه ارتباط تنگاتنگ دارند. شکست به اصطلاح «مخالفان مسلح سوریه» به واقعیت ناراحت کننده ای برای غرب تبدیل می شود. ولی یک رویداد به همان اندازه ناراحت کننده آن است که همکاری تنگاتنگ و هماهنگی رفتار دیپلماسی روسی و ایرانی نسبت به بحران سوریه یکی از علل این شکست ائتلاف ضد سوری شده است.

از سوی دیگر، دولت کاخ سفید که خود را قاطی مبارزه با اسد کرد، مبتکر سلسله روندهایی شد که اهمیت آنها با شکست و اشغال عراق قابل مقایسه است. دور جدید بی ثباتی راه اندازی شد که لبنان، اردن، پادشاهی های خلیج فارس و ترکیه (بدیهی است که ناآرامی های جاری زنگی برای اردوغان است که تصمیم گرفت از شرکت در ائتلاف ضد سوری کناره گیری کند) در مدار آن قرار گرفتند.

این نکته هم برای غرب و ائتلاف ضد سوری اهمیت دارد که سیاه لشگر شبه نظامیان خارجی را که اکنون علیه اسد می جنگند، باید چکار کنند. اکنون آنها را در جنگ داخلی نه چندان فعال سوریه در راه منافع ژئوپلیتیکی ایالات متحده، غرب و پادشاهی های خلیجی خورد می کنند. ولی پذیرفتن آنها در خاک خود بعد از پیروزی اسد مسأله متفاوتی است. بر همین اساس راه حل آشکاری به دست آمد که ناظر بر تفرقه انداختن در پیمان روسی - ایرانی، ممانعت از شرکت مستقیم ایران در حل و فصل اوضاع سوریه و طول دادن هر چه بیشتر این بحران است. همچنین می خواهند به وسیله تبلیغات همراه با تحریم های بی سابقه ایران را از این بازی بیرون بیندازند. واقعاً چطور ممکن است که کشوری در گفتگوی صلح شرکت کند که به حمایت از تروریسم بین المللی متهم می گردد؟ دولتی که از هر طرف با تحریم های اقتصادی محاصره شده است، چطور می تواند در بازسازی سوریه و شام شرکت نماید؟

امروزه ایالات متحده اعلام می کند که شرکت ایران در امور سوریه غیر سازنده است و اینکه دعوت آن برای شرکت در کنفرانس صلح دور از مصلحت و حتی مضر است. رسانه ها متفق القول غوغا کردند که رژیم اسد بدون حمایت مسلحانه

ایران و روسیه نمی توانست ایستادگی کند و اینکه سوریه در این صورت در مسیر اصلاحات دموکراتیک قرار می گرفت. جان مک کین سناتور لجام گسیخته آمریکایی که در جریان انتخابات آمریکایی به نابودی فیزیکی متخصصین هسته‌ای روسی دعوت می کرد، سه هفته پیش به طور مخفی در سوریه با «فرماندهان صحرایی» ملاقات کرده و به آنها قول ارسال سلاح های سنگین را داد و حالا در کنگره آمریکا گله می کند که «رزمندگان سوری راه آزادی که به کالاشنیکوف مسلح هستند، نمی توانند در برابر تانک های اسد به ایستند». این حرفها شما را به یاد چیزی نمی اندازد؟ مثلاً افغانستان سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۰، رفتار دولت ریگان و بحث در کنگره درباره صدور اسلحه برای مجاهدین افغانی؟

کارنامه جنگ اعلام نشده علیه ایران از منطق آهنین داخلی برخوردار است که شامل شکست دادن جمهوری اسلامی ایران در «عمق خاک سوریه»، سرنگونی رژیم تهران و بازنگری در نقشه خاور میانه است. بعد از آن گزارش های تازه جنگ اعلام نشده روسی - آمریکایی به تحلیلگران محترم تقدیم خواهند شد.



ترکیه علیه افراط گرایی جامعه

سرگئی نیکیتین

جهانیان در طول هفته گذشته شاهد میدان نبرد واقعی شدند که نیروی انتظامی ترکیه علیه تظاهر کنندگان صلحجویی بر پا کرد که به خیابان های شهرهای بزرگ و قبل از همه آنکارا و استانبول در آمدند. جرقه ای که بر اثر اعتراضات سطح محلی به ساختمان سازی در پارک «گری» استانبول شعله ور شد، ۴۸ شهر ترکیه را به آتش نشاند و باعث گردید که صدها هزار نفر در تظاهرات شرکت کنند. خواسته های زیست محیطی این افراد بزودی جای خود را به خواست های سیاسی دادند که حالت بسیار جامع



داشتند و دربرگیرنده استعفای دولت یا ایجاد تغییرات ریشه ای در سیاست دولت ترکیه تحت ریاست رجب طیب اردوغان شدند. در واقع صدها هزار نفر به صورت باز و علنی مراتب عدم اعتماد خود به دولت را ابراز نمودند.

ملت ترکیه علیه افراط گرایی شدن کشور

قبل از همه سیاست عجیب و ناشیانه کابینه اردوغان در زمینه اسلامی سازی کشور را به رخ او کشیدند. این گرد همایی های «فلس ماب»، میتینگ ها و تظاهرات که جنبه خلاقانه ای هم داشتند، با واکنش ناگهانی شدید مقامات رسمی روبرو شدند. پلیس به زور متوسل شد که همین امر موجب رشد سریع تعداد قربانیان گردید. تظاهر کنندگان پس نماندند و در درگیری های تن به تن با نیروی انتظامی و با حمله به دفاتر حزب حاکم عدالت و توسعه در چند شهر کشور از حقوق خود دفاع نمودند. بر طبق آمار اخیر، در آن «نبردهای خیابانی» چهار نفر کشته شدند (که یکی از آنها مأمور پلیس است) و حد اقل ۲۸۰۰ نفر از شهروندان به درجه مختلف شدت مجروح شدند و حدود ۲,۳ هزار نفر از معترضان بازداشت شدند. در همین روز ها بخش های خبری رسانه های گروهی جهان بر اثر گزارشی «منفجر شدند» که حاکی از بازداشت شدن ۲۴ نفر وبلاگ نویس بود که مقامات ترکیه آنها را مقصر سازماندهی اعتراضات دانستند. ۱۴ نفر دیگری که در اینترنت فعال شدند، تحت پیگرد قرار گرفته و هنوز پیدا نشده اند. همه آنها حد اکثر ۲۵ سال سن داشتند. ببینیم طی این چند روز چه اتفاقی افتاده است؟ چه چیزی باعث شد که هزارها نفر به خیابان ها، زیر باتون پلیس بریزند، کشته شوند و به زندان بیفتند؟ چرا پلیس این کشور لاییک و «دمکراتیک» اورپا ماب تا این حد خشن بود؟

پاسخ دادن به سؤال اول از همه آسانتر است. نارضایتی از سیاست حزب عدالت و توسعه، رجب اردوغان و عدالله گل رئیس جمهور مدت هاست که در جامعه نضج می گرفت. اصول گرایی بی پرده دینی این حزب که در گذشته خود را به عنوان

سازمان میانه رو و پایبند به اصل لاییک نظام سیاسی ترکیه معرفی می کرد، طی ۱۱ سال اخیر بیش از پیش باعث انزجار و ناراحتی جامعه ترکی شده است. بسیاری از شهروندانی که با آرمان های سکولاریسم و اندیشه های مصطفی کمال پرورش یافتند، مداخله بی پرده دولت در امور خانواده و تحمیل «ارزشهای خانوادگی» به بهانه دینی را نمی پسندند. نبرد حقیقی دولت و حزب حاکم در راه لغو نوع لباس مؤسسات آموزشی که از زمان آتاترک لباس سنتی شده است، هدف معرفی حجاب در زندگی اجتماعی کشور را دنبال می کرد که این امر می توانست در آینده حقوق زنان را به طور قابل توجهی محدود کند. یک جبهه دیگر یورش به حقوق زنان، حق سقط جنین است. با تلاش دولت اردوغان اکنون هیچ زنی در ترکیه نمی تواند بدون مطلع کردن اعضای خانواده خود، به این عمل جراحی تن دهد. حتی محدودیت های عادی در زمینه فروش مشروبات الکلی با آرمان های جامعه دموکراتیک دولتی سازگار نیست که به هر وسیله ممکن می خواهد به اتحادیه اروپا راه پیدا کند.

لذا نباید تعجب کرد که این گونه محدودیت ها بیشتر از همه به روشنفکران خلاق، هنرمندان، تجار، متخصصین فناوری های بالا و به اصطلاح «طبقه خلاق» که بیشتر از همه به آزادی نیاز دارد، لطمه زده است. همین قشر اکثریت معترضان ترکیه را تشکیل داد. این افراد که به جامعه لاییک عادت کرده اند، ناگهان متوجه شدند که این جامعه مشخصات عادی خود را از دست می دهد. دین بیش از پیش در همه امورات آن نفوذ کرده و میدان را بر علم، آموزش، فرهنگ و حقوق بشر تنگ کرده است. نظام سیاسی کشور نیز دستخوش تغییرات ریشه ای گردیده است.

سیاست داخلی اردوغان: رهایی از مخالفان خط سیاسی خود

لازم می دانیم درباره تغییرات در نظام سیاسی توضیحات بیشتری بدهیم. اردوغان که در سال ۲۰۰۲ به قدرت رسید، بیشتر با برنامه اقتصادی که اعلام کرد، علاقه مردم را به خود جلب نمود. این برنامه در کوتاه مدت نتیجه معینی داده است به طوری که سطح زندگی شهروندان ترکیه تا حد معینی ارتقا یافت. از سوی دیگر، دولت اردوغان مبتکر و مجری یک سری اصلاحات ناپسند سیاسی شد که شامل محدود کردن اختیارات دادگاه قانون اساسی و مهار زدن نیروهای مسلح بود. نظامیان را مورد یورش واقعی قرار دادند که این یورش به بازداشت ۲۵۰ افسر بلند پایه از جمله ۷۲ ژنرال انجامید. نخست وزیر با این دو اقدام نیروهایی را از بین برد که می توانستند مانع از اجرای خط وی در جهت اسلامی سازی کشور شوند. فشار بر احزاب مخالف سیاسی که در حال حاضر نیروی جدی تشکیل نمی دهند، شدت یافت.

در حال حاضر حتی روزنامه نگاران در ترکیه حق ندارند حقیقت را بگویند زیرا این کار برای آنها مسایل جدی به بار خواهد آورد. این کشور که آنجا ۴۹ نفر از کارکنان رسانه های گروهی در زندان به سر می برند، از این نظر به مقام اول جهانی رسیده است. این حد نصاب واقعی جهانی است. البته در این فهرست وبلاگ نویس های مذکور قید نشده اند. سیاست داخلی اردوغان از تمامی مشخصات غلتیدن به دیکتاتوری مبتنی بر فرمانروایی افراط اسلامی و لغو تدریجی اصول لاییکی برخوردار است که در گذشته ارکان نظام سیاسی ترکیه معاصر را تشکیل می دادند.

سیاست خارجی: حمایت از تندروان اسلامی

سیاست خارجی رجب اردوغان به همین اندازه بد قواره بود. پشتیبانی پیگیرانه از مخالفان سوری که در مرحله اول در چشم جهانیان دمکرات و لیبرال بودند، هنوز می توانست سازگار با ایدئولوژی جمهوری ترکیه محسوب شود. ولی وقتی که تندروان اسلامی و سلفیونی که بر ایجاد دولت شرعی تأکید می کنند، به پیشگامان جنبش مخالف سوری تبدیل شدند، موضع گیری کشور لاییک ترکیه باعث تعجب جدی شد. این کشور که تلاش می کند عضو اتحادیه اروپا شود و تکیه گاه نظام لاییک و شیوه زندگی اروپایی در میان دولتهای ناموفق مذهبی فاسد اسلامی باشد، ناگهان به یار و یاور افرادی تبدیل شد که به اعمال تروریستی دست می زنند، مردم بی گناه را می کشند و مورد تجاوز قرار می دهند و همانطور که ویدیوهای اخیر نشان می دهند، حتی به آدم خوری دست می زنند (خالد الحمد فرمانده تیپ «فاروق» که در شهر قصیر با نیروهای دولتی سوریه رویارویی می کرد، در برابر دوربین تلویزیونی قلب «دشمن» را از بدنش در آورده و خورد).

در گذشته حتی پیشنهادهایی مطرح می شد که تابعیت ترکیه به اشرار سوری اعطا شود. چنین شهروندانی می توانستند برای اردوغان مفید باشند زیرا آنها در انتخابات آینده حتماً به او رأی می دادند. مهمانان از سوریه وفاداری به نخست وزیر ترکیه را به اثبات رسانده و در جریان ناآرامی ها در عدنان به تظاهر کنندگان کرد حمله کردند.

در عین حال باید تأکید کرد که رژیم بشار اسد که اردوغان به دست مخالفان با آن مبارزه می کند، رژیم لاییکی است که با وجود بعضی اختلافات سرزمینی که از دوران استعماری باقی مانده است، ذاتاً به رژیم ترکیه نزدیک است. بعد از حوادث «بهار عربی» این تنها رژیم از این نوع است که در جهان عرب که از پادشاهی ها و حکومتهای مذهبی مملو است، باقی مانده است.

اگر حمایت اردوغان از «اخوان المسلمین» مصری که علیه رژیم لاییک حسنی مبارک قیام کرده بودند، به خاطر آورده شود، این سؤال مطرح می شود که مگر سیاست خارجی ترکیه معاصر به خودکشی واقعی دست نمی زند؟ اگر نخست وزیر ترکیه طرفدار حقیقی نظام لاییک و ارزش های دمکراتیک بود، این سؤال به جا بود. ولی از مراتب فوق می توان نتیجه منطقی گرفت که این ادعا صحت ندارد و اینکه اردوغان نمی خواهد به مبارک یا سادات مصری شباهت پیدا کند بلکه مایل است حد اقل مرسی دوم شود. نخست وزیر ترکیه از اسلام گرایان سوری حمایت می کند زیرا هدف واقعی او، عملی کردن چیزی شبیه به طرح مصری یا سوری در کشور خود است.

صفحات آلوده بیوگرافی نخست وزیر ترکیه

اردوغان از تجربه سرشار حقه بازی ها، خدعه و «بازی کثیف» سیاسی برخوردار است. تصادفی نیست که او به عنوان شهردار استانبول در ازای سرقت پول از بودجه شهر محکوم شده بود. این سوء سابقه به او اجازه نمی داد نماینده مجلس ترکیه شود. ولی بعد از مدتی مجلس این سوء سابقه را رفع کرد زیرا در آن زمان اعضای حزب عدالت و توسعه اکثریت پارلمانی را تشکیل می دادند. سپس یکی از اعضای مجلس ناگهان استعفا کرد و اردوغان عضو مجلس شد. صعود اردوغان به قله سیاسی با همین حرکت ناجوانمردانه وی شروع شد.

از سوی دیگر، اردوغان در طول زمان فعالیت سیاسی خود طرفدار دو آتشه نجم الدین ارباکان، دبیر کل حزب «رفاه» و طرفدار بزرگ اسلامی سازی کشور که در سال ۱۹۹۶ توسط نظامیان از ریاست دولت برکنار شد، بود. تصادفی نیست که بسیاری از ترک ها حزب اردوغان را وارث حزب اسلام گرای «رفاه» محسوب می کنند.

مردم ورق ها را بر هم زدند

به ظاهر هیچ مانع مهمی بر سر راه اجرای خط سیاسی حزب عدالت و توسعه باقی نمانده است. ولی فعالان این حزب ملت ترکیه را فراموش کرده اند. این مردم ساده ولی عاقل دورنمای تبدیل شدن ترکیه به خلافت را نمی پسندیدند. مهم نیست چه بهانه ای برای فواره زدن ناراضیتی مردم انتخاب شود. اعتراضات زیست محیطی به هیچ عنوان علت حوادث اخیر نیست. این فقط بهانه برای آن است که صدها هزار نفر مخالف سیاست دولت ترکیه به خیابان ها بریزند.

این همان اعتراضات است که اردوغان در مصر، لیبی و سوریه از آن حمایت می کرد ولی در ترکیه این اعتراضات - بر خلاف کشورهای مذکور - حالتی صلح آمیز و متمدنانه، بدون تیراندازی و تحریکات داشت. گستردگی این حرکت از آنجا هم روشن می گردد که نیمی از استان های ترکیه از معترضان آنکارا و استانبول پشتیبانی کردند.

اردوغان و اعتراضات صلح آمیز

ولی نخست وزیر این اعتراضات را چگونه وصف کرد؟ او بعد از بازگشت از سفر زنجیره ای به کشورهای شمال آفریقا اظهار داشت که اعتراضات با دموکراسی سازگار نیست و به خرابکاری تبدیل شده است. یعنی اعتراضات دموکراتیک با دموکراسی مغایر است ولی خوردن قلب دشمن که از طرف نخست وزیر ترکیه که به اوضاع سوریه توجه زیادی می کند، محکوم نشد، با دموکراسی سازگار است؟! اردوغان در هفته گذشته استاندارد دوگانه را به طور اینقدر بارز بر ملا کرد که حتی اعضای دولت وی و حامیان خارجی سعی کردند جلوی نخست وزیر را که دچار پریشانی واقعی افکار شد، بگیرند. بولند آرینچ معاون نخست وزیر ترکیه ضمن اشاره به خشونت پلیس و بر حق بودن بعضی درخواستهای تظاهر کنندگان از آنها عذرخواهی کرد. ظاهراً حتی در دولت اردوغان کسانی باقی مانده اند که قبول می کنند که متفرق کردن تظاهرات صلح آمیز به وسیله ماشین های آب انداز و نارنجک گاز اشک آور، روش دموکراتیکی نیست.

شتفان فوله مسئول گسترش اتحادیه اروپا به نوبه خود رفتار نیروی انتظامی در حق تظاهر کنندگان را بیش از حد شدید دانسته و خواهان تحقیق در بعضی حوادث شد. قبل از آن آنگلا مرکل صدر اعظم آلمان از مقامات ترکیه به محکوم کردن روش متفرق کردن تظاهرات دعوت نمود.

معاون رئیس جمهور سوریه، کشوری که همیشه از طرف اردوغان به باد انتقاد گرفته می شود، جدیداً به نخست وزیر ترکیه پیشنهاد کرد مقام خود را ترک کرده و از قطر تقاضای پناهندگی سیاسی بکند. ولی چیزی که اردوغان به وفور دارد، سرسختی است. او نه تنها اروپا را به استاندارد دوگانه متهم کرد بلکه اعلام نمود که تظاهر کنندگان از خارج حمایت می شوند. ولی نگفت چه کسی می خواهد نخست وزیر ترکیه را سرنگون کند که غرب و از جمله آمریکا تا این حد او را دوست

دارند. واقعاً چه کسی می توانست ناآرامی های ترکی را سازماندهی کند؟ ایران؟ سوریه؟ اگر این کشورها می خواستند از ترکیه انتقام بگیرند، اوضاع این کشور حالت دیگری کسب می کرد.

نباید فراموش کرد که ایران شیعی و سوریه علوی در میان شیعیان و علویان ترکیه نفوذ زیادی دارند و می توانستند آنها را علیه اردوغان برانگیزند. سوریه تا کنون نفوذ خود را در «مسأله کردی» به نمایش گذاشته است. اگر معترضان ترکی به نفع ایران و سوریه رفتار می کردند، دولت ترکیه تا کنون علاوه بر تظاهرات صلح جویانه، با جنگ داخلی هم مواجه شده بود. اردوغان باید از اسد و احمدی نژاد تشکر کند که آنها برگ ترکی را به بازی نمی گیرند. و این در حالی است که اردوغان یک روز قبل تظاهر کنندگان را «غارتگر» قلمداد کرده و به طرفداران خود پیشنهاد کرد تظاهرات بر پا کنند. می توان نتیجه برخورد این دو گروه را تصور کرد.

ترکیه از بازی خارج می شود

بی ثباتی ناگهانی سیاسی ترکیه برای خاور میانه و سراسر جهان چه چیزی به ارمغان می آورد؟ اولاً، این حوادث صحت ضرب المثل قدیمی را به اثبات رساند که هر که برای دیگری چال بکند، خودش در آن می افتد. دولت اردوغان با جنبش معترض به همان اندازه شدیدی روبرو شد که در کشورهای دیگر از آن پشتیبانی می کرد. فقط ترک ها بر خلاف مخالفان لیبی و سوریه، به اسلامی سازی و در راه نظام لایبیک و شیوه زندگی اروپایی قیام کردند. از سوی دیگر، ما شاهد استاندارد دوگانه در رفتار آنکارا هستیم زیرا اردوغان با تظاهر کنندگان خود مدارا نمی کند ولی از تظاهر کنندگان خارجی دفاع می نماید.

اکنون در منطقه خاور میانه تکلیف رژیم های لایبکی تعیین می شود که تنها سوریه و ترکیه می توانند در میان آنها به حساب آورده شوند. این دو کشور و دو رژیم حاکم که در رویارویی سوری حریف همدیگر هستند، در حقیقت امر در مبارزه با افراط اسلامی در یک قایق واقع شده اند. مشکل بتوان گفت اردوغان در این مبارزه آینده سیاسی خود را حفظ خواهد کرد یا خیر ولی اگر ترکیه به عنوان کشور لایبیک باقی بماند، آینده سیاسی او زیر علامت سؤال خواهد رفت. این علت واکنش شدید نخست وزیر به تظاهرات و عدم آمادگی کامل وی برای گفتگو با معترضان است (گفتنی است که بشار اسد همیشه برای گفتگو آمادگی داشته و فقط مذاکرات با مجرمینی را که دستشان به خون مردم سوریه آغشته شده است، نفی می کند).

آنچه که در ترکیه می گذرد، قبل از همه به نفع سوریه است. یکی از مهمترین حریفان خارجی بشار اسد حد اقل برای مدت معینی از بازی خارج شده و در مسایل داخلی خود متمرکز شده است. برای ترکیه دشوار تر خواهد بود که نقش پایگاه شبه نظامیان ارتش آزاد سوریه را ایفا کرده و برای آنها آموزش جنگی، معالجه و سلاح های ساخت داخلی و خارجی را تأمین کند. سرویس های ویژه ترکیه نیز به احتمال قوی به «جبهه داخلی» توجه بیشتری خواهند کرد. انتظار می رود که فعالیت ترکیه در بعد بین المللی هم که در مرحله اخیر بیشتر متوجه سوریه بود، تا حدودی کاهش یابد. شبه نظامیان سوری در واقع حمایت نظامی و دیپلماتیک از طرف نزدیک ترین دولت دوست را از دست خواهند داد. برای سوریه و ایران، متحد آن، به ویژه بعد از پیروزی در قصیر، مرحله مناسبی فرا رسیده است که می توان از آن برای تکمیل شکست شورشیان استفاده کرد. گفتنی است که افکار عمومی کشورهای اروپایی هم در پی حوادث در ترکیه (و نیز صحنه قلب خوری!) به احتمال قوی به اسد و طرفدارانش علاقه بیشتری از خود نشان خواهند داد.

در این رابطه واکنش غرب به حوادث ترکیه اهمیت دارد. اروپا و ایالات متحده که با چنین شدتی از سال ۲۰۱۱ رفتار دولت سوریه و از سال ۲۰۰۹ رفتار دولت ایران را محکوم می کردند، اصولاً باید همین رفتار سازش ناپذیر را نسبت به اردوغان متحد خود، از خود نشان دهند. ممکن است ایالات متحده حتی سعی کند اردوغان را که دوست با وفا و مجری ابتکارات آمریکا بود، به گونه ای «آب» کند و از شرش خلاص شود که این بارز ترین نوع پایداری اصول و نشانه فاحش اصل استاندارد دوگانه خواهد بود. ایران در صورت ادامه بی ثباتی در ترکیه از بزرگترین و مهمترین رقیب ژئوپلیتیکی خود رها خواهد شد و دست آن نسبت به کشورهای عربی خاور میانه و ماورای قفقاز باز خواهد شد.

البته در ماورای قفقاز هم ممکن است تحولات جدی صورت بگیرد. آذربایجان در رویارویی مستقیم خود با ارمنستان و ایران و رویارویی غیر مستقیم با روسیه قبل از همه بر روابط برادرانه با ترکیه متکی می شود. توانمندی ارتش ترکیه ضامن برخورد پایداری خصمانه باکو با کشورهای مذکور است. حتی کناره گیری موقت ترکیه می تواند به عامل مهم تجدید نظر آذربایجان در باره رادار قبالة، میادین نفتی خزر و مسأله قره باغ تبدیل شود. خط آذربایجان نسبت به کشورهای همسایه می تواند صلح جویانه تر شود.

حوادث در ترکیه برای روسیه هم اهمیت دارد

نفوذ ترکیه در ماورای قفقاز و انتقال موقت توجه آن به مسایل داخلی موجب تقویت نفوذ روسیه در این منطقه خواهد شد. بر کسی پوشیده نیست که تفلیس، در میان متحدان اساسی خود در رویارویی با روسیه نه تنها ایالات متحده و اتحادیه اروپا بلکه آنکارا را هم در نظر می گیرد. وضعیت جدید باعث تمایل بیشتر دولت ایوانیشویلی به سازش با روسیه خواهد شد.

برای مدتی رشد نفوذ ترکیه در آبخازی هم متوقف خواهد شد که سال به سال بیشتر می شود ولی این امر کمتر باعث نگرانی مسکو می گردد. ممکن است سوخومی در آینده به طور کلی به ترکیه گرایش پیدا کند ولی وضعیت پیچیده داخلی ترکیه تحقق یافتن این سناریو را به تعویق انداخته یا حتی به طور کامل خنثی خواهد کرد.

حوادث در ترکیه برای اوضاع داخلی روسیه نیز اهمیت معینی دارد. نه تنها رویارویی سوریه و ایران با افراطیون تسهیل می شود بلکه نشان داده می شود که حرکت مخالفان روسی در سالهای ۲۰۱۱-۲۰۱۲ و واکنش مقامات روسیه بدان هیچ چیز فوق العاده ای نبود. پلیس مسکو در مقایسه با اردوغان و سرویس های ویژه او فرشته مهربانی است که همین امر اظهارات نمایندگان غرب درباره نقض جدی حقوق بشر و فقدان کثرت گرایی سیاسی در روسیه را زیر علامت سؤال می برد.

سوریه و ایران: «خط قرمز» برای ولادیمیر پوتین

ایگور پانکراتنکو

دبیر مسئول مجله «ایران معاصر»

فشار بی سابقه ای که «همتایان» غربی ولادیمیر پوتین در جریان اجلاس گروه ۸ بزرگ بر او اعمال کردند، به طور قانع کننده این واقعیت را به اثبات می رساند که با وجود تنوع مسایل و تهدیدهای خارجی، «گره مسایل سوریه» و برنامه هسته ای ایران در سیاست خارجی روسیه حکم یک نوع «خط قرمز» را دارند. این مهمترین مسأله ای است که چگونگی حل و فصل آن جایگاه کشورمان را در جامعه



جهانی تا سالهای آینده رقم خواهد زد. در همین دو زمینه مهمترین مسأله حل می شود و آن این است که آیا روسیه خود را به عنوان بازیگر مستقل صحنه بین المللی که می تواند از منافع خود دفاع کند، نشان خواهد داد یا اینکه دوباره از مواضع راهبردی در عوض تحسین اخلاقی غرب عقب نشینی خواهد کرد. واقعاً غیر از «تحسین اخلاقی» چیزی به ما پیشنهاد نمی شود. آیا نخبگان روسی برای این چالش آماده هستند؟ آیا می فهمند که «شرکای» غربی دروغ های شایخرداری بر زبان آورده و هر آن حاضرند از تعهدات خود دست بکشند؟

مسکو تا یک سال پیش تحت تأثیر کارشناسان غرب گرایی که مراکز سنتی تحلیلی را که از دوران شوروی برای مقامات عالی گزارش هایی تهیه می کردند، «اشغال» کرده اند، با ارزیابی درست اوضاع سوریه مشکل داشت. این کارشناسان که فعالیت آنها به بهترین وجه مشمول قانون «درباره مأموران خارجی» است، به مقامات روسیه این دیدگاه را تحمیل نموده بودند که در سوریه قیام مردم علیه دیکتاتور در جریان است. نتیجه گیری های مطالب کارشناسی و اندیشه اساسی مقالات روزنامه ها و گزارش های تلویزیون چنین بود: «سرنگونی رژیم های دیکتاتوری، ماهیت «بهار عربی» و علت اساسی «ناآرامی در خاور میانه» را تشکیل می دهد. همان کارشناسان غرب گرا به محافل اجتماعی تلقین می کردند که حمایت از سوریه روابط روسیه با غرب و آمریکا را پیچیده می کند و اینکه رژیم بشار اسد یک رژیم «دیکتاتوری تروریستی» است که روسیه باید از حمایت از آن دست کشیده و در زمینه «مسأله سوریه» به غرب ملحق شود. ولی زمانها تغییر کرده است، به گونه ای که اگر ۳-۴ سال پیش این حمله هماهنگ شده اطلاعاتی می توانست نتیجه بدهد، الان نتیجه نمی دهد.

اکنون دولت ولادیمیر پوتین به خوبی درک می کند که سوریه هدف تجاوز دسته های سلفی بین المللی قرار گرفته است که بلوک ناتو (که ترکیه عضو آن است)، عربستان سعودی و قطر آنها را مسلح کرده و از آنها پشتیبانی می نمایند. اهداف اسرائیل هم روشن شده است: تل اوپو با استفاده از جنگ سوریه سعی می کند جنبش حزب الله را از بین برده و نفوذ منطقه ای ایران را به شدت تضعیف نماید. تل اوپو برای دستیابی به این هدف از هیچ کاری روگردان نشده و حاضر است تا

آخر برود. اسرائیلی ها بی پرده در مسیر حرکت ناوهای روسی دستگاه های جاسوسی را مستقر کرده و اطلاعات دریافت شده را به قرارگاه های نیروی دریایی آمریکا مخابره می کردند. بعضی شخصیت های رسمی تل اوپو حتی اظهار داشتند که به ناوهای روسی که برای دولت مشروع سوریه اسلحه می برند، حمله خواهند کرد.

کرمین همزمان با تحولات مذکور این واقعیت را درک کرد که تجاوز دسته های سلفی به سوریه ختم نشده و اینکه ایران به هدف بعدی آنها تبدیل خواهد شد. بعد از آن این تجاوز به مرزهای روسیه از آسیای مرکزی تا قفقاز خواهد رسید. سئوالی که روسیه با آن مواجه شد، با قاطعیت تمام مطرح گردید: اگر امروز سوریه را تسلیم کنیم، فردا خط دفاع در برابر تجاوز سلفی (که غرب پشتیبان آن است) از مرزهای روسیه خواهد گذشت. مسأله برنامه هسته ای ایران نیز با همین حالت اصولی مطرح است. اگر به غرب اجازه داده شود به بهانه تصنعی (اعتبار «دلایل» وجود جنبه نظامی برنامه هسته ای ایران با اعتبار «دلایل» کاربرد مواد سمی توسط نیروهای دولتی سوریه فرقی نمی کند) رژیم تهران را سرنگون کند، دست کسانی باز خواهد شد که سعی می کنند «هلال شیعی» را تحت کنترل خود در آورند. و این «هلال» از همان مناطق ژئوپلیتیکی می گذرد که ثبات آنها یکی از شرط های امنیت ملی روسیه می باشد.

تلاش ها برای فریب دادن روسیه در زمینه مسأله سوریه

موضع گیری روسیه در قبال سوریه و ایران به «موی دماغ» غرب و پادشاهی های متحد آن در حاشیه خلیج فارس تبدیل شده است. بعد از آنکه معلوم شد که فعالیت لابی غربی در داخل روسیه برای ایجاد تغییرات در مواضع مقامات روسیه نتیجه ای نمی دهد، عملیات در جهت «وادار کردن پوتین به سازش» با شرایط صرفاً غربی به سطح بالاترین ارتقا یافت.

واشنگتن، ریاض، لندن و تل اوپو خوب می فهمند که صدور اسلحه روسی به سوریه دور برنامه های سرنگونی اسد به دست مخالفان خط سیاه بطلان می کشد. باید این مسأله را به گونه ای حل کرد. در این شرایط ائتلاف ضد سوری تصمیم گرفت همان طرح را عملی کند که در دوره ریاست جمهوری دمیتری مدودف در زمینه صدور سامانه های اس-۳۰۰ به ایران پیاده شد. ابتدا از طریق مجاری غیررسمی پیشنهاد آل سعود مبنی بر پرداخت باج سیاسی و مالی در ازای امتناع از صدور تسلیحات به سوریه به کرمین مخابره شد. بعد از آن طرف اسرائیلی به طور نیمه رسمی مراتب نگرانی خود را ابراز کرده و کنایتاً گفت که می تواند امتناع از مسلح کردن بشار اسد را به وسیله واگذاری فناوری های جدید دفاعی به روسیه جبران کند.

مشکل بتوان گفت تل اوپو و ریاض که این طور «هوا را بو کردند»، به چه چیزی امید بسته بودند. آنها هیچ یک از وعده هایی را که در سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۹ به دمیتری مدودف بابت امتناع از اجرای قرارداد با ایران داده بودند، اجرا نکرده اند. غیر از آن، باید تکرار کنم که الآن رئیس جمهور دیگری در کرمین نشسته است که به جهان با چشم دیگری می نگرد و بر خلاف رئیس جمهور پیشین در مورد دولت روسیه با اسرائیل و عربستان سعودی خیال های واهی در سر نمی پروراند. به عبارت دیگر، این پیشنهادهای غیر رسمی با بی میلی روسیه به گذشت ها در زمینه مسأله سوریه روبرو شد. بعد از آن «توپخانه سنگین» وارد عمل شد: اوایل ماه می جان کری وزیر امور خارجه آمریکا برای انجام مذاکرات شخصی وارد مسکو گردید.

ولی مشکل این مذاکرات از همان ابتدا آن بود که ایالات متحده امروزه چیزی ندارد که به روسیه پیشنهاد کند. مسکو برای خود نتیجه گرفته است که همه وعده های طرف آمریکایی درباره «نوسازی روابط» و «شراکت راهبردی» باد هوا بیش نیست. مسکو نیک می فهمد چه کسی پشتیبان مخالفان پوتین است، چه کسی به مجرمین مالی که از روسیه فرار می کنند، پناهندگی می دهد، چه کسی دیدگاه مسکو را در رابطه با سپر ضد موشکی آمریکایی و تمرکز نیروها پیرامون مناطق دریاهای شمالی روسیه و دریای سیاه نادیده می گیرد.

کری فهمید که در مذاکرات با مسکو نمی تواند گذشتهای مستقیم را به دست آورد و به ولادیمیر پوتین گزینه دیگری پیشنهاد نمود که در چارچوب آن مسکو و واشنگتن با هم کنفرانس مصالحه سوریه در ژنو را تهیه کنند که در جریان آن روند مذاکرات داخلی سوری شروع خواهد شد. ایالات متحده متعهد می شود شرکت «مخالفان سوری» در این مذاکرات را تأمین کند. کری همچنین وعده داد که ایالات متحده و اتحادیه اروپا تا قبل از کنفرانس از توسعه مناقشه و حمایت از مخالفان سوری خودداری کنند و نیز اسرائیل را تحت تأثیر قرار دهند که از مداخله در مناقشه امتناع کند. کری در عوض از طرف روس خواست از اتخاذ تصمیم شتاب زده درباره صدور اس-۳۰۰ به دولت سوریه خودداری کند. طرف روس علاقه خود را به تنزل سطح رویارویی ابراز کرد ولی در مورد صدور اسلحه برای بشار اسد بی پرده اعلام نمود که «نه بر اساس خواست های طرف آمریکایی بلکه با عنایت به توسعه اوضاع واقعی رفتار خواهد کرد». طرف روس در همان مذاکرات مسأله شرکت ایران در روند حل و فصل مناقشه سوریه به عنوان یکی از طرف ها را مطرح کرد که طرف آمریکایی قول سنجیدن این پیشنهاد را داد.

طرف روس در حین مذاکرات در مسکو احساس شک و تردید می کرد که شاید ایالات متحده تعهدات هرچند نیمه رسمی خود را مبنی بر وادار کردن «مخالفان» به مذاکرات، اجرا نکند. نگرانی جدی می رفت که شاید واشنگتن سعی کند از فرصت باقیمانده تا کنفرانس استفاده کند تا مخالفان مسلح سوری را هر چه بیشتر با سلاح های سنگین تقویت کند و بالاخره به بهانه به طول انجامیدن کنفرانس، به سرنگونی بشار اسد از راه مسلحانه ادامه دهد.

معلوم شد که این نگرانی ها به طور کامل تحقق یافت. بعد از آنکه جان کری مسکو را ترک کرد، چند حادثه که به عنوان چالش آشکار برای مقامات روسیه جلوه کرد، اتفاق افتاد. کری در جریان مذاکرات با سرگئی لاوروف به دفعات تأکید کرده بود که گویا ایالات متحده حاضر است کنفرانس ژنو-۲ را برگزار کرده و آن را ثمربخش بکند. ولی وزیر امریکایی چند روز بعد از آن در حین سفر به اردن اظهار داشت که درخواست استعفای رئیس جمهور اسد خواست اساسی آمریکا باقی مانده است که این امر با اندیشه مذاکرات مغایرت داشت.

بعد از آن «مخالفان سوری» طی بیانیه ای تأکید کردند که تنها به شرط استعفای فوری بشار اسد و انتقال قدرت به یک «شورای موقت» می توان مذاکرات انجام داد. ائتلاف ملی نیروهای مخالف و انقلابی سوریه در ملاقات خود در استانبول قطعنامه ای را صادر کرد که در آن یک بار دیگر گفته شد که عوض کردن کامل حکومت باید اساس حل و فصل مناقشه سوریه را تشکیل دهد. این ائتلاف تصریح کرد که استعفای اسد شرط آن برای آغاز همه مذاکرات است. خالد صالح سخنگوی ائتلاف تأکید نمود که این سازمان قصد ندارد در ملاقات ژنو شرکت کند. وی گفت: «کنفرانس بین المللی در جهت حل و فصل سیاسی اوضاع سوریه در پرتو ادامه قتل های عمومی معنی ندارد». جورج صبرا رئیس ائتلاف تأکید نمود که «تا زمانی که شبه نظامیان ایرانی و حزب الله در سوریه مداخله کنند»، ائتلاف در هیچ کنفرانسی شرکت نخواهد کرد.

در پرتو این فعالیت ها بیانیه مشترک گیدو وستروله وزیر خارجه آلمان و جان کری وزیر امور خارجه آمریکا در ملاقات آنها در واشنگتن در باره اینکه تصمیم مقامات روسیه مبنی بر صدور اس-۳۰۰ به سوریه «اشتباه محض است» و اینکه این تصمیم «می تواند ملاقات بین المللی در ژنو را که برای اواسط ماه ژوئن برنامه ریزی شده است، به مخاطره بیندازد»، به عنوان اوج پایمالی اصول تلقی شد.

مثل روز روشن شد که همه صحبت ها درباره «کنفرانس صلح»، چیزی جز بازی برای گمراه کردن مسکو نیست. بیانیه مشترک درباره اوضاع سوریه که در ملاقات گروه ۸ در «لوخ ارن» صادر شد و در آن بر ضرورت برگزاری هر چه سریع تر مذاکرات صلح در ژنو تأکید شد، اقدام دیگری در همین ردیف می باشد.

عمر چلیک مشاور امور خارجه نخست وزیر ترکیه با صراحت بی نظیری اظهار نظر کرد و گفت: «ما معتقدیم که در صورت شکست کنفرانس ژنو، جامعه بین المللی باید همه اقدامات مقتضی را برای حمایت و دفاع از نیروهای مخالف اتخاذ کند». وی تأکید نمود که منظورش صدور اسلحه برای مخالفان است. در این شرایط به نظر می آید که کنفرانس ژنو حتی اگر تشکیل شود، از اول محکوم به شکست است.

ولی یک نکته دیگر از همه جالب تر است. در حالی که روسیه را با فریب به «سازش» وادار می کنند و در محافل نخبگان سیاسی روسیه بحث در این مورد ادامه دارد، غرب از مکشی که ایجاد شده است استفاده می کند تا برای «مخالفان» سلاح های سنگین تأمین نماید. سازمان سیا نه فقط راه های انتقال اسلحه (که این کار مدت ها پیش انجام شد) را تنظیم می کند بلکه در خاک اردن و ترکیه پایگاه هایی ایجاد می نماید.

ایران: همان میوه ولی نیم رخ

با وجود اینکه در اجلاس اخیر گروه ۸ موضوع ایران مورد بحث و بررسی فعالانه قرار نگرفت، مسأله ایران به طور نامرئی در جو اجلاس پر می زد و بر مذاکرات پوتین با همتایان وی اثر می گذاشت.

رئیس جمهور روسیه فقط با باراک اوباما به طور جداگانه درباره برنامه هسته ای صحبت کرد که همانطور که انتظار می رفت در این زمینه هیچ گونه حسن تفاهمی حاصل نشد. بیانات باراک اوباما مبنی بر اینکه بحث درباره ایران بسیار ثمربخش بود و اینکه «ما (با رئیس جمهور پوتین) در مورد انتخاباتی که در این کشور برگزار شد خوشبینی محتاطانه ای ابراز کردیم زیرا فرصتی برای پیشرفت در زمینه گفتگویی فراهم می شود که ما در جریان آن می توانیم مسایل برنامه هسته ای ایران را حل کنیم»، جملات توخالی هستند که زمانی به کار گرفته می شوند که هیچ حرف خوبی برای گفتن وجود ندارد ولی کسی نمی خواهد حقیقت را بگوید.

در حالی که ولادیمیر پوتین در آستانه ملاقات با باراک اوباما در مصاحبه با نمایندگان شبکه «راشا تودی» صریحاً درباره حالت صلح آمیز برنامه هسته ای ایران اظهار نظر کرد، چه حرفی برای گفتن باقی می ماند؟ یادآوری می شود که ولادیمیر پوتین در آن مصاحبه اظهار داشت: «من تردیدی ندارم که ایران مقررات موجود در این زمینه را رعایت می کند زیرا هیچ دلیلی در دست نیست که بر عکس این موضوع دلالت داشته باشد». ولادیمیر پوتین با این حرف ها همه حدسیات و سم پاشی هایی را تکذیب کرد که رئیس خستگی ناپذیر آژانس بین المللی انرژی اتمی در آستانه ملاقات گروه ۸ به گردش

انداخته بود. ولی مشکل طرف روس این است که غرب (و لابی غربی روسی به ابتکار غرب) همیشه بحث درباره این مسأله را تحمیل می کند و در یک دریا حرف واقعیت آشکاری را غرق می کند که برنامه هسته ای ایران جنبه نظامی ندارد!

تنها در سال گذشته بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی در جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۶ روز گذرانده و ۱۲٪ تمام بودجه آژانس را برای نظارت بر برنامه هسته ای ایران خرج کردند و چیزی کشف ننمودند. جهت مقایسه، بازرسان آژانس در فرانسه، بزرگترین قدرت هسته ای اروپا ۱۸۰ روز کار کردند و هرگز به اسرائیل نرفته اند ولو اینکه تنها «کارشناسان» تاریک اندیش روس می توانند شک و تردید داشته باشند که تل اوپو صاحب ۲۰۰ الی ۴۰۰ عدد مهمات هسته ای است.

ولی آنچه که توجه به خود جالب می کند، این است که همین «کارشناسان» این ادعا را به مردم روسیه و مشاوران پوتین تلقین می کنند که گویا ایران زمانی اسرائیل را تهدید کرد. ولی هیچ وقت داده های مشخص را نمی آورند تا معلوم شود ایران چه زمانی و کجا این کار را کرد. لیکن روز ۱۴ ژوئن در کنگره ایالات متحده اصلاحات قانون سیاست دفاعی سال آینده بررسی شد که در این مواد صریحاً بر واگذاری هواپیماهای نفتکش و تسلیحات به اسرائیل برای وارد کردن ضربه به ایران تأکید گردید.

از جمله اصلاحیه ای تصویب شد که به موجب آن آمریکا باید در صورت بروز مناقشه مسلحانه بین تل اوپو و تهران (صرف نظر از اینکه چه کسی مبتکر این مناقشه شده باشد) از اسرائیل حمایت هر چه بیشتری بکند. اصلاحیه مصوب دیگر به وجود «پروژه های نامشروع در برنامه هسته ای ایران» اشاره می کند که این امر با گزارش های جامعه اطلاعاتی آمریکایی مغایرت آشکاری دارد و سازمان های بین المللی این ادعا را ثابت نمی کنند. به موجب اصلاحیه دیگر به پنتاگون اجازه داده می شود برای مقابله با حضور ایران در آمریکای لاتین نفرت و منابع نظامی خود را مستقر کرده و به اقدامات فعال دیگر دست بزند.

البته این اسناد هنوز باید از تصویب مجلس سنا بگذرند ولی واقعیت شایان توجه این است که در حالی که باراک اوباما درباره امکان و ضرورت مذاکرات صحبت می کند، کنگره پایگاه حقوقی تجاوز به ایران را تهیه می نماید. در حالی که روسیه از بیانیه های صریح و دقیق درباره ایران خودداری می کند و نخبگان سیاسی روسیه مسایلی را که از خارج تلقین می شوند، مورد تأمل قرار می دهند و وزارت امور خارجه روسیه به «گفتگوی سازنده همه طرف های ذی علاقه» امید می بندد، برنامه های واقعی ایالات متحده، غرب و اسرائیل در حق ایران از محتوای کاربردی برخوردار می گردد.

این ناهماهنگی شناختی استاندارد دوگانه غرب تازگی ندارد ولی یک نکته شایان توجه است. امروزه همین غرب از روسیه و تمام جامعه جهانی می خواهد که آنها باور کنند که فقط غرب می داند چطور باید مسایل سوریه و ایران را حل کرد. یعنی می خواهد که ما حرف آن را بدون اثبات باور کنیم. ولی نگاهی به تاریخچه عواقب مداخله غرب باعث ناباوری می شود. سومالی، کوزوو، لیبی، افغانستان - پاکستان و عراق زخم هایشان چرکین شده و خون از آنها می چکد. این کشورها، مناطقی هستند که غرب درباره آنها به روسیه می گفت: «ما می دانیم چکار باید کرد. به ما ملحق شوید یا ممانعت نکنید». سوریه و ایران واقعاً برای روسیه خط قرمزی است که اگر از آن تجاوز به عمل آید، هرج و مرج و جنگ به مرزهای روسیه خواهد رسید.

شیخ دیپلماسی

ایگور پانکراتنکو

دبیر مسئول مجله «ایران معاصر»

در سال ۲۰۰۳ روزنامه «شرق» حسن روحانی را که در آن زمان دبیر شورای عالی امنیت ملی بود، شیخ دیپلماسی نامید. این لقب بسیار بجا بود زیرا در آن سال دیپلماسی ایرانی نهایت تلاش های خود را به عمل آورده بود که تجاوز آمریکایی به عراق و افغانستان گسترش نیافته و در مرزهای جمهوری اسلامی ایران متوقف شود ولو اینکه اسرائیلی ها و سعودی ها دولت بوش را به ادامه «جنگ برق آسای خاور میانه» سوق می دادند. رفتار سنجیده و هماهنگ شده همه نهادهای ایرانی که در طراحی سیاست خارجی دست دارند، وحدت کامل به لحاظ درک اهداف و مقاصد جمهوری اسلامی ایران در صحنه بین المللی که بین رهبر معظم و حسن روحانی وجود داشت، به ایران اجازه داد نه تنها از «توسعه دموکراسی و تغییر قالب منطقه» در امان بماند بلکه نفوذ منطقه ای خود را به طور قابل توجهی توسعه دهد. اکنون حسن روحانی رئیس جمهور ایران شده است. با وجود اینکه رهبر است که خط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تعیین می کند و در مهمترین مسایل زندگی



کشور رأی قطعی به رهبر تعلق دارد، فعالیت روحانی رئیس جمهور بدون تردید بر اوضاع بین المللی ایران اثر جدی خواهد گذاشت. چه چیزی اساس خط سیاسی او را تشکیل خواهد داد؟ گام های «شیخ دیپلماسی» در صحنه بین الملل چگونه خواهد بود؟

روحانی که با نتیجه بسیار قانع کننده برنده انتخابات شد، از جامعه ایرانی «وام مهم اعتماد» را به درست آورد. ایرانیان نه تنها در مراکز اخذ رأی بلکه در امور مالی هم به رئیس جمهور جدید رأی دادند. در آستانه انتخابات نرخ برابری ارز ایرانی برابر ۳۸ هزار ریال بابت یک دلار آمریکا بود ولی پنج روز بعد از انتخابات نرخ ارز در بازار سیاه برابر ۳۱۵۰۰ شد و روز یکشنبه گذشته حد نصاب شکسته و تا ۲۸ هزار ریال افتاد.

در همین روزها و به عبارت دقیق تر در روز ۱۴ ژوئن جامعه ایرانی به آنهایی که با شتاب از «پیروزی لیبرال ها» خبر دادند، پاسخ شایسته ای داد. امیدها به شکست فاحش «اصول گرایان ایرانی» به طور عام و «تیم رهبر» به طور خاص بیش از حد اغراق آمیز بود. در همان روز در جمهوری اسلامی ایران انتخابات مهم شوراهای شهری و روستایی یعنی ارگان های خودگردانی محلی برگزار شد که مورد توجه رسانه های گروهی قرار نگرفت. نمایندگان «محافظه کاران» در این انتخابات صاحب ۶۷-۶۰٪ آرا شدند که این امر ادعاهای مبنی بر چرخش جامعه ایرانی به ارزش های لیبرال به تعبیر غربی آن را به طور کامل تکذیب می کند.

جامعه ایران که سنت های «نیروی نرم»، سنجیدگی و مواظبت از موازنه منافع به تار و پود آن رفته است، یک بار دیگر این معادله را حفظ کرد. ما دوباره شاهد اولویت نیروی نرم، مخالفت با حالت اضطراب در سیاست خارجی و حفاظت از ارزش های جمهوری اسلامی ایران در سیاست داخلی هستیم. همچنین باید خاطرنشان کرد که سیاست خارجی تهران نه بر اثر «سرشت شوم» مقامات ایرانی بلکه به عنوان پاسخ مناسب به بی ثباتی یعنی همان بازسازی قالب منطقه شکل می گیرد که واشنگتن با ظرافت فیل در مغازه چینی آلات از سال ۲۰۰۱ در پی تجاوز به عراق و افغانستان در خاور نزدیک و میانه راه اندازی کرده است. پاسخ به همین تهدیدها و چالش ها ماهیت خط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می دهد. روشن است که رئیس جمهور جدید ایران قبل از همه در همین «کریدور امکانات» که توسط حریفان ایرانی ساخته شده است، رفتار خواهد کرد. ولی مسأله دیگر این است که این کریدور صرف نظر از تلاش های اعضای ائتلاف ضد ایرانی (این ائتلاف به صورت حقوقی تنظیم نشده ولی در سیاست واقعی موجود است) مبنی بر تنگ کردن آن، امکان انجام پیشرفت های جهشی موفقیت آمیزی را می دهد که در صورت تشریک مساعی رهبر معظم و «شیخ دیپلماسی» کاملاً امکان پذیر است.

جمهوری اسلامی، ایالات متحده و برنامه هسته ای

انتخاب شدن روحانی به مقام ریاست جمهوری برای آن دسته از نخبگان سیاسی آمریکا مشکلات مهمی به وجود می آورد که اولاً، با لابی های اسرائیلی و سعودی ارتباط تنگاتنگ دارند و ثانیاً، بر حل و فصل زورگویانه «مسأله ایرانی» پافشاری می نمایند. موضع گیری روحانی در قبال برنامه هسته ای ایران بر کسی پوشیده نیست. او طرفدار شفافیت این برنامه در برابر جامعه جهانی، کنترل آن توسط سازمان های بین المللی و تعلیق غنی سازی اورانیوم ۲۰ درصدی در صورت دریافت تضمینی اورانیوم از خارج برای استفاده پزشکی و پژوهشی است. رهبر عالی ایران برای برداشتن این گام ها آماده است و رئیس جمهور جدید حاضر است این پیشنهاد را بکند. ولی دو شرط باید رعایت شود یعنی شناسایی حق ایران برای اجرای برنامه صلح آمیز هسته ای و لغو تحریم های بین المللی و یکجانبه.

پل پیلار، متخصص خاور میانه که طی ۵ سال (از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۰۵) آنجا به عنوان افسر سازمان سیا خدمت کرده بود، صد مرتبه حق دارد که می گوید که «انتخاب روحانی آزمایشی جدی برای خلوص نیت ایالات متحده در زمینه مذاکرات با ایران و راستی آزمایی صداقت بیانات دولت درباره آمادگی برای گفتگوی صلح آمیز با تهران است». اکثر کارشناسان سالم اندیش و هوشیار غرب بر حق اعتقاد دارند که انتخاب روحانی برای ایالات متحده امکانات جدیدی جهت برقراری گفتگوی سالم با ایران فراهم می کند. مسأله فقط این است که بخشی از نخبگان سیاسی آمریکا این گفتگو را

قطعاً قبول نمی کنند و هر کاری خواهند کرد تا آن را بر هم بزنند. سالم سازی روابط بین آمریکا و ایران برای لابی اسرائیلی و سعودی هم کار به شدت «دردناکی» خواهد بود. در این شرایط می توان حدس زد به منظور پیشگیری از این گفتگو از چه امکاناتی اعم از اقدامات مالی تا عملیات تحریک آمیز سرویس های ویژه استفاده خواهند کرد.

ولی مسایل روابط آمریکایی - ایرانی به برنامه هسته ای ختم نمی شود. حاضرم در آینده نیز تکرار کنم که روابط پیرامون این برنامه تنها نشانه درجه تنش در مسایل عمومی تر یعنی رویارویی ژئوپلیتیکی تهران با منافع آمریکا در خاور میانه و آسیای مرکزی است. جای پارادوکس است که واشنگتن بدون رعایت منافع ایران نمی تواند مسایل افغانستان و سوریه را حل کند. آمریکا که طی دهها سال از ایران سیمای کشور مطرود و «خطر برای صلح» را ایجاد می کرد، خود را به تله انداخته است. از یک سو، نشستن دور میز مذاکرات با کسی که توسط واشنگتن به عنوان حریف احتمالی و هدف تجاوز مسلحانه تلقی می شود، مسأله ایجاد می کند ولی از سوی دیگر، بدون ایران نمی توان موازنه معادلات خاور میانه را که ویران شده است، احیا نمود.

تفرقه در میان نخبگان آمریکایی در برخورد با ایران از جمله واقعیات امروزی است. مبارزه پنهانی طرفداران راه حل زورگویانه و طرفداران گفتگو در واشنگتن حتی برای یک روز متوقف نمی شود. چاک هیگل از هیچ نظر «کبوتر صلح» نیست ولی او هم به خوبی درک می کند که مناقشه جنگی با جمهوری اسلامی ایران حتی در صورت پیروزی نظامی به شکست ژئوپلیتیکی آمریکا با سطح غیر قابل پذیرش تلفات آمریکایی تبدیل خواهد شد. او بر همین اساس جدیداً بر گفتگو با ایران تأکید کرد. ولی در همین حال جان کری وزیر امور خارجه آمریکا مشغول تحکیم ائتلاف ضد سوری (یعنی در واقع ضد ایرانی) است.

بدون تردید، روحانی در روابط با ایالات متحده به طور کامل از اختلافات موجود در میان نخبگان سیاسی آمریکا استفاده خواهد کرد. همین امر که ایالات متحده میدان مانور خود را محدود کرده و بر تحریم های فراگیر فلج کننده تأکید کرده و از روی نیروی جبر آن را شدت می بخشد، به روحانی امتیاز مهمی می دهد. رهبر معظم و رئیس جمهور جدید ایران در مورد راه حل های مناقشات منطقه ای که واشنگتن در آن غرق شده است، پیشنهادهای سازنده کافی دارند. اصل کار این است که توان بزرگ سیاست خارجی در دست رهبر و رئیس جمهور ایران وجود دارد که امکان تنظیم این مناقشات نه در حرف بلکه در عمل را خواهد داد.

تنش تل آویو

در واقع نگرانی های مسئولین اسرائیلی که بلافاصله بعد از انتخابات اعلام شد، بدان ختم می شود که انتخاب شدن روحانی و حرف ها و ارزیابی های سنجیده او اسرائیل را از یک سری برگ های برنده تبلیغاتی محروم می کند. یکی از سیاستمداران مخالف اسرائیلی در پی انتخابات ریاست جمهوری ایران نوشت: «مراتب تسلیت خود را به دولت اسرائیل ابراز می کنم. محمود احمدی نژاد برای توجیه جنگجویی اسرائیل و بی میلی دولت اسرائیل به پرداختن به مسایل داخلی، عامل تبلیغاتی ممتازی بود. انتخاب روحانی معتدل، ضربه ای به افراطیون در ریاست اسرائیل است که الآن باید از توسل به ارباب دست بکشند».

تل اوپو همچنین خوب متوجه است که روحانی لیبرال نیست. نتانیاهو در جلسه اخیر کابینه وزیران اسرائیل اظهار داشت: «بیایید از خود فریبی خودداری کنیم. باید بدانیم که رهبر عالی ایران از همان ابتدا کسانی را به شرکت در انتخابات راه نداده بود که شریک دیدگاه های او نبودند. آنهایی که به شرکت در انتخابات راه داده شدند، شریک نقطه نظر خامنه ای درباره ایران به عنوان «شیطان صهیونیستی» هستند». نتانیاهو یادآور شد که محمد خاتمی را که شانزده سال پیش به ریاست جمهوری انتخاب کرده بودند، نیز سیاستمدار معتدلی محسوب می کردند ولی این امر بر «سیاست تجاوزکارانه ایران نسبت به اسرائیل اثری نگذاشت».

خوب است که نخست وزیر اسرائیل حافظه تاریخی دارد. ولی مسأله این است که تنها نتانیاهو نیست که تاریخ را به خاطر دارد. ما می توانیم یادآوری کنیم که نتانیاهو در سال ۱۹۹۳ ادعا می کرد که ایران «متجاوز» تا ۵-۳ سال آینده سلاح های هسته ای را خواهد ساخت. می توانیم مصاحبه شمعون پرز وزیر وقت امور خارجه (و رئیس جمهور فعلی) با یک شبکه تلویزیونی فرانسه را به خاطر آوریم که در آن برخورداری ایران از سلاح های هسته ای در سال ۱۹۹۹ را پیشبینی کرد. آن پیشبینی ها تحقق نیافت، جمهوری اسلامی ایران کماکان بمب ندارد که این بارز ترین استدلال بر خویشتن داری مقامات ایران است. در این شرایط هشدارهای بی پایان تل اوپو که بی وقفه بر سر افکار عمومی جهانی می ریزد، چه ارزشی دارد؟ «رون بن عیشی» مفسر سیاسی ضمن تفسیر نتایج انتخابات در ایران اظهار داشت که بیانات زننده محمود احمدی نژاد، نفی هلوکاست و «تعصب شیعی» او کشورهای عربی و غرب را می ترساند و باعث می شد که آنها خواه ناخواه به متحدان در ائتلاف ضد ایرانی تبدیل شوند. و حالا با روی کار آمدن روحانی این امتیاز از بین رفته است. ولی نقطه دردی که دیپلماسی ایرانی نزد اسرائیل کشف کرد، از بین نرفته است و آن زرادخانه هسته ای تل اوپو است. ابتکار تهران که برای اولین بار در سال ۲۰۰۶ با تلاش روحانی مطرح شد و ناظر بر ایجاد منطقه خاور میانه عاری از سلاح های هسته ای است، به اسرائیل ضربه دردناکی می زند. اندیشه خلع سلاح هسته ای در منطقه که به دلایل مختلف هم مصر با آن موافقت خواهد کرد و هم پادشاهی های خلیج فارس، می تواند به حرکت نیرومند «شیخ دیپلماسی» تبدیل شده و به منظور مسدود کردن سیاست اسرائیلی «جنگ اعلام نشده» علیه ایران به کار گرفته شود.

شیخ دیپلماسی و پادشاهان خلیج فارس

اکنون مسأله غیر قابل کنترل بودن افراط سلفی که یکی از اهرم های سیاست خارجی ایالات متحده است، در برابر واشنگتن قد علم کرده است. آمریکا از زمان حضور شوروی در افغانستان گروه های تروریستی را که از اسلام به عنوان بهانه استفاده می کردند، پرورش می داد. ولی به ازای هر دلار آمریکایی ۳-۲ دلار از بنیادهای سعودی و بودجه سازمان های گوناگونی خرج می شد که برای گسترش نفوذ «تنها تعبیر درست اسلام» یعنی برداشت خود از اسلام تلاش می کنند. ایالات متحده سازمان های مجاهدین را به عنوان دست نشانده هایی تلقی می کرد که بر اساس دستورات حامیان خود رفتار خواهند نمود. ولی رهبران این سازمانها در این مورد نظر دیگری داشتند. آنها آمریکایی ها را همراهان موقت پولداری محسوب می کردند که باید از آنها استفاده کرد و بعد از آن به آنها نارو زد و سلاح های آمریکایی و فن رزمی دریافت شده از مربیان آمریکایی را علیه خود آمریکا به کار برد.

انفجارها در بوستون، نمونه کلاسیک رفتار مأموری است که از زیر کنترل در رفته است. همین حوادث بخش هوشیار نخبگان سیاسی ایالات متحده را به انداختن نگاه دیگر به روی دیگر سکه شراکت راهبردی با عربستان سعودی و سایر پادشاهی های حاشیه خلیج فارس وادار کرد. «ناگهان» معلوم شد که پادشاهان متحدی که وفاداری آنها زیر علامت سؤال نمی رفت، مدتهاست که بازی خود را می کنند که در موارد زیادی با اهداف ایالات متحده مطابقت ندارد. عربستان سعودی به دنبال برقراری سلطه خود بر امت مسلمان است و برای تقویت ادعاهای خود به تأمین مالی سازمان های تروریستی، ایجاد ارتش جهاد فراملیتی و تحریک رویارویی سنی - شیعی دست می زند. ولی همینطور واضح و روشن است که عربستان سعودی نمی تواند این ارتش را اداره کند. آتش مناقشه ای که تحریک می شود، کجا هدایت خواهد شد؟ آیا این مناقشه می تواند هدایت شود؟ مشکل ایالات متحده این است که تنها ایران نیرومند و نظارت آن بر «هلال شیعی» که از بغداد تا اسلام آباد از آن خون می چکد، می تواند نیروی مقابل این سلطه جویی شود.

علاوه بر آن، جن جنگ در راه خلافت جدید که از کوزه رها شد، همه چیز را بر سر راه خود ویران می کند و از جمله برای موجودیت فیزیکی پادشاهی های حاشیه خلیج فارس خطر ایجاد می نماید. بعضی پادشاهان به تدریج متوجه می شوند که باید توقف کرد. به همین علت طرح های همگرایی عربستان سعودی که به اعضای شورای همکاری پیشنهاد می شوند، با استقبال گرم روبرو نشده و گاهی صریحاً تحریم می شوند. اوضاع داخلی پادشاهی عربستان سعودی هم به گونه ای شده است که این کشور را به فکر خویشتن داری می اندازد. حسن روحانی در کنفرانس خبری ۱۷ ژوئن خود سعودی ها را صریحاً به گفتگو دعوت کرد و عربستان سعودی را «کشور برادر» خواند و نیز گفتگوی موفقیت آمیز درباره مسایل امنیت را که در سالهای ۱۹۹۰ جریان داشت، یادآور شد.

این دعوت مخاطب داشت. کافی است یادآوری شود که جدیداً امیر ترکی الفیصل که طراح واقعی سیاست خارجی عربستان سعودی از سال های ۱۹۸۰ بوده است، در مصاحبه با مجله «اشپیگل» خاطرنشان کرد که حمله به تأسیسات هسته ای ایران در خاور میانه فاجعه ژئوپلیتیکی ایجاد خواهد کرد. بدیهی است که این عود صلح دوستی و هوشیاری امیر سعودی بی اساس نیست. او که تحلیلگری ماهر و استاد دسایس چندین حرکتی سرسام آور سیاسی است، به خوبی می فهمد که ایران در صورت لزوم می تواند با استفاده از نفوذ خود در میان شیعیان به راحتی در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس بی نظمی بر پا کند. درک این واقعیت اساس مذاکرات صلح بین ریاض و تهران را تشکیل می دهد که شیخ دیپلماسی فقط سه روز بعد از انتخاب شد پیشنهاد مربوطه را مطرح کرد.

فعالیت بین المللی رئیس جمهور جدید ایران و اصلاح سیاست خارجی ایران توسط وی با هماهنگی با رهبر معظم ایران، کار ساده ای نیست. همانطور که جدیداً رجب صفروف رئیس مرکز مطالعه ایران معاصر نوشت، حسن روحانی به عنوان شخصی خردمند و بسیار تحصیل کرده، گرایش های معاصر سیاست جهانی را به خوبی درک می کند. جنبه «با نمک» مسأله این است که او در عین حال «محصول تفکر محافظه کارانه و فلسفه اسلام و نیز رزمنده واقعی انقلاب اسلامی می باشد». خاورمیانه وارد مرحله جدید بحرانی شده است که به تدریج بعد از «بهار عربی» فرا رسید. گره مسایل سوریه و رویارویی تحریک شده سنی - شیعی، حضور نظامی آمریکا در منطقه و سلطه جویی های عربستان سعودی و نیز تلاش اسرائیل برای حل مسایل خود در گرماگرم آتش سوزی بزرگ، همگی گره کور مسایلی را ایجاد کرده اند که ایران مشکل بتواند به تنهایی بگشاید.

تصادفی نیست که روحانی در سال ۲۰۰۹ که رئیس مرکز مطالعات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام بود، به نقش ویژه روسیه و شراکت راهبردی روسی - ایرانی در زمینه تأمین امنیت منطقه اشاره کرد. او در همان زمان نوشته بود که «ادعاهای بیان شده در ایران مبنی بر اینکه روسیه از «برگ ایرانی» برای حل مسایل خود با غرب و نزدیکی روابط با امریکا استفاده می کند، ادعاهای سطحی هستند... روابط مسکو - تهران پیچیده تر از آن است که طرفداران این دیدگاه تصور می کنند». ولی عمق و پیچیدگی این روابط موضوع بحث جداگانه در مقاله جدیدی است که امیدوارم در آینده نزدیک نگاشته شود.

و حالا در چارچوب این مطلب باید درباره مسأله دیگری صحبت کنیم. اصلاحات سیاست خارجی ایران و ایجاد سیمای جدید معادلات دیپلماتیک، ضرورت عینی می باشد. این اصلاحات با علی خامنه ای رهبر عالی ایران هماهنگ شده و به هیچ عنوان به صورت گذشت های یکجانبه تنظیم نخواهند شد زیرا احترام متقابل، برابری حقوق طرفین گفتگو و رعایت منافع همدیگر همیشه اصول رفتار حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران در طول مدت فعالیت سیاسی او بوده است. به نظر می آید که «شیخ دیپلماسی» قصد ندارد از این اصول خود دست بکشد.



ایران به عنوان مهمترین عامل برای آینده افغانستان

آنتون یفستراتوف

افغانستان که دردناک ترین زخم جهان اسلام است، در پرتو رویدادهای بارز منطقه خاور میانه اعم از سقوط سلسله رژیم های سیاسی در زمان به اصطلاح «بهار عربی»، رویارویی در سوریه و در مرحله اخیر اعتراضات در ترکیه و انتخابات ریاست جمهوری ایران، از مرکز توجه بخش عمده جامعه جهانی بر کنار شده است. ولی این کشور بی وقفه به سوی نقطه عطف تاریخ خود یعنی سال ۲۰۱۴ حرکت می کند که نیروهای ایالات متحده و هم پیمانان آمریکا که یازده سال است که آنجا به سر می برند، از خاک این کشور بیرون کشیده خواهند شد. آینده افغانستان در



هر حال نه تنها بر این کشور بلکه بر همسایگان آن و به طور غیر مستقیم بر اوضاع روسیه و اورپا اثر خواهد گذاشت.

عقب نشینی نیروهای ناتو به عنوان خطر برای منطقه

عقب نشینی نیروها از افغانستان مسأله ای بسیاری مبرم برای صاحب این نیروها یعنی خود ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و کشورهای دیگر و نیز ممالک آسیای مرکزی است که فرضاً بخش قابل توجه تسلیحات پیمان ناتو از افغانستان به آنجا منتقل خواهد شد. این تجهیزات شامل حال مخازن نفت و آب، بولدوزر، ماشین راهسازی، تریلی برای انتقال تجهیزات نظامی، زره پوش ها، وسایل اطفای حریق، ارتباطات و خدمات پزشکی و حتی تالارهای تاشو تربیت بدنی برای سربازان و افسران هستند. ایالات متحده مشغول مذاکرات فشرده با مقامات ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان است و تا کنون روشن شده است که بخشی از این تجهیزات به عنوان «امانت» توسط این کشورها نگهداری خواهد شد و بخش دیگر به صورت رایگان در اختیار آنها گذاشته می شود. واشنگتن مایل است بدین وسیله «به صورت جنس» خدمات ارزنده رژیم های آسیای مرکزی را پرداخت کند زیرا در این دوران دشوار برای آمریکا پول نقد کفایت نمی کند.

همچنین راه ترانزیت پاکستانی وجود دارد که کمتر از مسیر آسیای مرکزی هزینه بر می دارد. ولی برای ایالات متحده به چند علت اهمیت دارد که در کشورهای آسیای مرکزی تجهیزات جنگی داشته باشد. اولاً، رهبران کشورهای ائتلاف ضد طالبان که یقین ندارند که افغانستان بعد از خروج نیروهای خارجی به آشتی داخلی دست یابد، مایلند امکان گسیل مجدد نیروها را - در روز مبادا - برای خود محفوظ کنند. تسلیحات مربوطه باید در شرایط ثبات و امنیت سیاسی نسبی نگهداری شود که متأسفانه پاکستان امروزی ندارد. علاوه بر آن، پس از سلسله حملات هواپیماهای امریکایی (عمدتاً بدون سرنشین) به سرزمین پاکستان

و عملیات قتل اسامه بن لادن، اسلام آباد از حالت متحد باوفای ناتو در آمد که آسیای مرکزی از این نظر برای طراحان راهبرد غربی امتیازات بیشتری دارد.

ثانیاً، واگذاری تسلیحات به رژیم های آسیای مرکزی حضور و نفوذ آمریکایی ها در منطقه را به طور قابل توجهی افزایش خواهد داد در حالی که میدان منطقه ای بر روسیه که در حال حاضر در چارچوب سازمان پیمان امنیت جمعی صاحب انحصار در بازار منطقه ای تسلیحات است، تنگ خواهد شد. ثالثاً، استقرار تسلیحات در آسیای مرکزی به برگ برنده جدید آمریکا در رویارویی با ایران تبدیل می شود. نخبگان آمریکایی می فهمند که نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۳ به احتمال قوی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تغییرات اصولی ایجاد نکرده و این کشور را به صرف نظر کردن از ارزش ها و تمایلات خود (مانند برنامه هسته ای و مقابله با رژیم اسرائیل) وادار نخواهد کرد و بدین سبب از روی احتیاط رفتار می کنند.

ایران به عنوان دوست یا دشمن: انتخاب دشوار

اشاره به این واقعیت هم مهم است که در بعضی کشورهای آسیای مرکزی نفوذ قابل توجه ایران مشاهده می شود، به خصوص در تاجیکستان که تهران در این جمهوری تأمین مالی تعدادی از طرح های بزرگ زیرساختی (نظیر نیروگاه برق آبی سنگ توده-۲) را بر عهده داشته است. در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد روابط بین جمهوری اسلامی ایران و تاجیکستان تا حدی اصلاح شده است که بعضی کارشناسان این روابط را - با وجود بعضی اختلاف نظر ها - به برادری ترکیه و آذربایجان ولی در چارچوب هویت فارسی تشبیه می کنند. تهران با بیشکک هم روابط خوبی برقرار می کند. بدیهی است که ایران نفوذ خود را در آسیای مرکزی بدون مقاومت از دست نخواهد داد. ایالات متحده مجبور خواهد شد حضور ایران را نادیده بگیرد یا دنبال راه های رسیدن به توافق برگردد. گزینه اول در عمل تحقق ناپذیر است ولی گزینه دوم مستلزم بازنگری ریشه ای در موضع گیری آمریکا نسبت به ایران است.

همین امر برای واشنگتن مسأله ایجاد می کند. البته ایالات متحده درصدد نیست به طور کلی افغانستان را ترک کند بلکه در مناطق کلیدی این کشور پایگاه های خود را نگه می دارد. البته در حال حاضر کمتر کسی تردید دارد که هدف واشنگتن و به اندازه کمتر هدف متحدان اروپایی آن نه تأمین ثبات، پیشرفت و توسعه پایدار افغانستان بلکه استفاده از موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور و - در آینده دورتر - منابع طبیعی آن می باشد. همه تلاش های آمریکا در جهت برقراری صلح در افغانستان معنی و مفهوم حسابگرانه ای دارد. حضور آمریکایی در افغانستان ضمانت نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی را می دهد. استراتژیست های واشنگتن معتقدند که همین امر در نهایت باید موجب سقوط جمهوری اسلامی ایران و تشدید وخامت اوضاع خارجی روسیه شود که آسیای مرکزی را به عنوان منطقه نفوذ سنتی خود تلقی می کند. آنچه که این نقطه نظر را به اثبات می رساند، آغاز ساخت پایگاه نظامی در ناحیه «چاهلنگ» ولایت فرح برای آمریکایی هایی است که به ظاهر «می روند». این پایگاه فقط در سه کیلومتری مرز جمهوری اسلامی ایران واقع شده است.

رژیم کرزای متحد ضعیف آمریکاست

ولی با وجود این اهداف اعلام شده، نفوذ ایالات متحده در داخل افغانستان بسیار ضعیف است. همانطور که در فوق اشاره شد، احتمال زیادی می رود که حتی رژیم کرزای که تابع آمریکاست، بعد از خروج نیروهای ائتلافی از کشور سقوط کند. جنبش طالبان که زمانی قلع و قمع شده بود، کاملاً احیا شده و حتی توان نظامی و نفوذ سیاسی خود را مضاعف کرده است. طالبان

نه تنها بخش قابل توجه سرزمین افغانستان را کنترل می‌کند بلکه در دستگاه دولتی، محافل اداری و ارتش دولت کرزای نفوذ می‌نماید. روابط سربازان و افسران ارتش افغانستان با شبه نظامیان طالبان کشف شده است که به آنها اسلحه فروخته و از برنامه های فرماندهان خود خبر می‌دهند. در دوحه، پایتخت قطر که کشور عربی تماماً زیر نظر آمریکاست، دفتر جنبش طالبان افتتاح شده است.

از بین بردن تولید مواد مخدر، ضمانت پیروزی ناتو بر طالبان است

البته، مسئولین دولت کرزای تأکید می‌کنند که ایالات متحده قادر است حساب ها را با طالبان و افراطیون دیگر این کشور تصفیه کند. راه اساسی برای رسیدن به این هدف، ریشه کنی تولید مواد مخدر و تجارت این مواد است. هر جنبش مخالف رژیم حاکم در نبودن تأمین مالی سر به نیست خواهد شد. در حالی که القاعده به وسیله پرداخت های مالی پادشاهی های حاشیه خلیج فارس تأمین می‌شود، طالبان عمدتاً با عایدات از محل فروش مواد مخدر فعالیت می‌کند. بعد از تجاوز نیروهای ایالات متحده به افغانستان این نوع تجارت رو به صعود بی سابقه ای گذاشت. مساحت مزارع نباتات افیونی در افغانستان در زمان اشغال این کشور ۱۰۰ برابر افزایش یافته است. نرخ رشد تولید افیون خام بالغ بر ۱۴۰۰٪ شد. تمام کشور بلا استثنا در تولید و فروش مواد مخدر در بازارهای خارجی دست دارد. این امر بر منافع کشورهای مجاور آسیای مرکزی، ایران و روسیه اثر مستقیم می‌گذارد. ایران هر سال برای مبارزه با مواد مخدر بیش از ۲ میلیارد دلار خرج می‌کند و از نظر کشف و ضبط افیون و مورفین در مقام اول جهانی قرار دارد. این مقام شاخص ایران، نتیجه تولید مواد مخدر در کشور همسایه شرقی است.

معمولاً ادعا می‌شود که نه تنها اینکه نیروهای ناتو بخش قابل توجه سرزمین افغانستان را کنترل نمی‌کنند بلکه نقش مواد مخدر به عنوان منبع اساسی درآمد افغانستان، علت آن است که نیروهای ناتو نمی‌توانند مزارع افیون افغانی را از بین ببرند. ولی هیچ کاری برای بهبود بخشیدن اوضاع انجام نمی‌شود. اطلاعاتی درباره دست داشتن واقعی نیروهای امریکایی و نمایندگان دولت در تجارت مواد مخدر وجود دارد ولی طبیعتاً رسماً تأیید نمی‌گردد.

مشارکت ایران به عنوان مهمترین عامل بازسازی افغانستان

کارهای زیادی باید برای اصلاح این وضع انجام شود از جمله احیای زیرساخت تأمین زندگی مردم، ایجاد شرایط برای توسعه صنایع و بخش کشاورزی و ارتقای سطح زندگی مردم. همچنین برق رسانی کامل در سراسر افغانستان، ایجاد سامانه جدید آبیاری، پیوستن افغانستان به سیستم حمل و نقل و تأمینات جهانی و ایجاد نظام آموزشی از صفر لازم است. همزمان باید از یک سو مزارع افیون را از بین برده و از سوی دیگر جلوی تظهير سرمایه ناشی از این فعالیت را گرفت.

در حال حاضر ایران تقریباً تنها کشوری است که برای ایجاد تغییرات در اوضاع افغانستان تلاش معینی به عمل می‌آورد. جمهوری اسلامی ایران در تأمین مواد خوراکی، حامل های انرژی و کالاهای دیگر برای همسایه شرقی خود نقش کلیدی را بازی می‌کند. ۱۵٪ نفتی که افغانستان دریافت می‌کند از ایران واصل می‌گردد. تبادلات بازرگانی سالانه بین دو کشور معادل ۲ میلیارد دلار است. همانطور که می‌بینیم، احیای اقتصاد افغانستان هم بدون مشارکت جمهوری اسلامی ایران امکان پذیر نیست.

ایالات متحده طالبان را انتخاب می کند؟

ببینیم ایالات متحده و هم پیمانانش برای کاهش نفوذ طالبان و مبارزه با این جنبش چه کاری انجام می دهند؟ در حال حاضر آمریکا ترجیح می دهد با حریفان سازش ناپذیر قبلی خود به توافق برسد. رایزنی های بین طالبان و نمایندگان دولت آمریکا در سال ۲۰۱۱ شروع شده ولی نتیجه مهمی نداد. ولی چندی پیش واشنگتن به گذشت های بی سابقه ای تن داده و امتناع الزامی از همکاری با القاعده را از فهرست درخواستهای خود از طالبان حذف نمود. هیأت نمایندگی ایالات متحده به ریاست «جیمز دابینز» فرستاده ویژه رئیس جمهور در افغانستان و پاکستان، بیانات «ملا محمد نعیم» نماینده طالبان در قطر را مبنی بر اینکه از این به بعد خطر برای هیچ کشور جهان از افغانستان بر نخواهد آمد، کافی دانست.

از سوی دیگر، برنامه های ایالات متحده باب طبع حامد کرزای رئیس جمهور «مشروع» افغانستان و متحد با وفای آمریکا نیست. او تا کنون از قطع مذاکرات با واشنگتن خبر داده است. احتمال زیادی می رود که آمریکا نه بر رئیس جمهوری که بی کفایتی خود را به نمایش گذاشت بلکه بر طالبان متکی شود. این امر باعث تعجب شما می شود؟ با توجه به تجربه آمریکا در سوریه که آشکارا از مخالفان به سرکردگی جبهه النصره، شعبه عراقی القاعده پشتیبانی می کند، این امر باعث تعجب نمی شود.

سیاست آمریکا در خاورمیانه به عنوان سرود حسابگری و بی اصولی

روشن است که بعد از خروج نیروهای ناتو از افغانستان جنگ داخلی در این کشور دوباره از سر گرفته خواهد شد. دولت کرزای با وجود ضعف خود به احتمال قوی به صورت صلح آمیز زمام امور را از دست نخواهد داد. در افغانستان نیروهای دیگری هم وجود دارند که از احیای رژیم طالبان خوشحال نمی شوند که یکی از آنها شیعیان هزاره مورد حمایت ایران و اقلیت با نفوذ تاجیک است. رژیم طالبان که رژیم سنت گرای سنی است به احتمال قوی برای شیعیان افغانستان و تاجیک های افغانی مشکلات ایجاد خواهد کرد که همین وضع قبل از سال ۲۰۰۱ مشاهده شده بود. در این شرایط کسی تعجب نخواهد کرد چنانچه شیعیان و تاجیک تبارها در صدد دفاع از هویت خود با اسلحه در دست بر آیند که با توجه به احتمال کمک ایران به آنها، این تلاش های آنها بی نتیجه نخواهد ماند.

ایران و ایالات متحده: منافع نزدیک به هم و رویارویی

ولی بعید است که ایران به طور مستقیم در عملیات جنگی علیه طالبان و سلفیون افغانی شرکت کند. تهران در طول ده ها سال اخیر مکانیزم نفوذ «ملایم تر» در این کشور و تأثیر گذاری بر روندهای سیاسی آن را طراحی کرده است و آن اتکا بر جمعیت شیعه و تاجیک ها و بر مهاجران افغانی است که از جمهوری اسلامی ایران بر می گردند و نیز توسعه فرهنگ و آموزش فارسی در افغانستان است.

در بعد عمومی، وقوع جنگ داخلی در افغانستان قطعاً به نفع ایران نیست. ایران همینطور بیش از ۶ میلیون پناهنجوی افغانی را در خاک خود پذیرفت که گاهی عامل تنش جدی در مرزهای شرقی کشور می باشند. قاچاق مواد مخدر افغانی هم که در

دوران بعد از طالبان دهها برابر افزایش یافته است (تنها تولید هروئین در افغانستان چهل برابر بیشتر شده است)، به نفع جمهوری اسلامی ایران نیست.

در این زمینه منافع (اعلام شده) ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران با هم مطابقت دارد. یک نوع پارادوکس ایجاد می شود که از یک سو، آمریکا با عنایت به نفوذ ایران در افغانستان و علاقه آن به تنظیم اوضاع کشور باید مساعدت تهران را به خود جلب کند ولی از سوی دیگر، استقرار جنگ افزار و زیرساخت نظامی آمریکایی در آسیای مرکزی بعد از عقب نشینی از افغانستان، به صورت واقعی منافع جمهوری اسلامی ایران را تهدید می کند.

جالب توجه است که امکان رسیدن به توافق بین کشورهای که با هم روابط حسنه ندارند، فراهم شده است. حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران جای محمود احمدی نژاد را گرفت که در غرب چهره بی چون و چرای «پسر بد» را کسب کرده است. روحانی در سخنان قبل از انتخابات خود بر انجام مذاکرات مستقیم با واشنگتن تأکید کرده ولی در عین حال بر خلل ناپذیری منافع ملی و دفاع از این منافع در صحنه بین المللی تأکید نمود. حل و فصل اوضاع افغانستان، علاوه بر اوضاع سوریه، برنامه هسته ای و تحریم های بین المللی بدون قید و شرط در فهرست این منافع جمهوری اسلامی ایران قرار دارد.

افغانستان از نظر طیف وسیع مسایل برای ایران اهمیت دارد از جمله به لحاظ توسعه راه های مواصلاتی به تاجیکستان و چین و امکان به دست آوردن متحد جدید در برابر خطر آمریکایی، تأمین امنیت مرزها، قطع قاچاق مواد مخدر و سیلاب آوارگان. افغانستان در آینده می تواند از نظر برخورداری از منابع طبیعی به کشور ارزشمندی تبدیل شود در حالی که ایران تقریباً تنها کشور منطقه است که از فناوری های استخراج این منابع برخوردار است.

از چه کسی باید در افغانستان بعد از رفتن نیروهای ناتو حمایت کرد و چطور باید همکاری با حکومت جدید را برقرار نمود (در هر حال دوره ریاست جمهوری کرزای به زودی به پایان می رسد و قانون اساسی مانع از انتخاب مجدد وی می شود)؟ این امر به موضع گیری و مهارت دیپلماتیک رئیس جمهور جدید ایران بستگی دارد.

با عنایت به تجربه سرشار دیپلماتیک حسن روحانی و دستاوردهای وی در این زمینه (نظیر مذاکرات موفقیت آمیز درباره برنامه هسته ای در سال ۲۰۰۳)، حمایت عظیم مردم کشور و بهبودی شرایط خارجی برای ایران (بحران اقتصادی در آمریکا، پیروزی های جدید نیروهای دولتی در سوریه، بروز رویارویی بین واشنگتن و متحدان عربستانی آن و خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان)، می توان گفت که جمهوری اسلامی ایران از امکانات واقعی در امور دشوار حل و فصل اوضاع افغانستان برخوردار است. مهم این است که طرف دیگر هم گام های متقابل را بردارد و اینکه کشورهای غرب این واقعیت را درک نمایند که ایران به قدرت اساسی منطقه ای تبدیل شده است که سیاست خود را به طور مستقل دنبال کرده و منافع خاصی دارد که حاضر نیست از آن صرف نظر نماید. اکنون بیش از پیش روشن می شود که جمهوری اسلامی ایران می تواند در اوضاع عراق، افغانستان، خاور نزدیک و میانه، کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز بزرگ و اوضاع داخلی روسیه نفوذ داشته باشد. تنها شرط گفتگو و دستیابی به تعامل سازنده بین جمهوری اسلامی ایران و هر کشور دیگر (و نه تنها غربی)، رعایت اصل احترام متقابل و منافع همدیگر و حفظ برابری حقوق طرفین است. تنها در این صوت هم افغانستان می تواند روی «آینده درخشان» حساب کند و هم تمام آسیای مرکزی.

برگ ایرانی روسیه

موفقیتی که پوتین و دیپلماسی روسی حاصل کردند، بدان نیست که آنها بشار را «تسلیم» نکردند. مشکل بتوان امتناع از تسلیم یک متحد و دست نکشیدن از منافع خود را موفقیت خواند. مسأله یک چیزی دیگر است و آن این است که روسیه برای اولین بار در محور خاور میانه صاحب «موضع گیری» خود شد که حاضر است با توسل به تمام اقتدار و توان سیاست خارجی خود از آن دفاع کرده و حتی با منافع «دوستان قسم خورده» خود از گروه ۸ بزرگ برخورد نماید. ولی در آستانه ملاقات پوتین با احمدی نژاد که برای روز ۱ ژوئیه برنامه ریزی



شده است، این سؤال مطرح می شود که آیا روسیه همین گونه سیاست مستقل را نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیز دنبال خواهد کرد؟ یا اینکه پوتین و لاوروف تنها در دو زمینه سوریه و سپر ضد موشکی اروپایی چهره «آقای خیر» را برای خود محفوظ کرده اند؟

از سال ۲۰۰۱ سیاست روسیه در خاورمیانه تنها به عنوان واکنش به سیاست ایالات متحده شکل می گرفت. روسیه به ظاهر سیاست توسعه طلبی واشنگتن در منطقه به بهانه «ترویج دموکراسی و مبارزه با تروریسم» را که تمام سیستم کنترل و توازن را ویران می کرد، تأیید نمی نمود ولی از سوی دیگر حتی در سطح بیانیه های دیپلماتیک از این سیاست ممانعت نمی کرد.

این رفتار را «انعطاف و حسابگری» قلمداد کرده بودند. این ادعا تا حدودی بر حق بود زیرا اگر راستش را بخواهید، روسیه از چه طریقی می توانست جلوی مداخله آمریکا در عراق و افغانستان را بگیرد؟ مسکو به نام کدام روابط با صدام حسین که در حقیقت امر دست پرورده غرب بود، بایستی روابط خود را با واشنگتن و مابقی اعضای ائتلاف ضد عراقی تیره کند؟

ولی تقریباً از سال ۲۰۰۹ در مشرق واکنش زنجیره ای به بازسازی این منطقه که ایالات متحده مبتکر آن شده و این طرح در دوره ریاست جمهوری بوش پسر عملی گردید، شروع شد. سیاست واشنگتن تمامیت خود را از دست داده و به سلسله عکس العمل های بی نظم به مسایلی که بروز می کردند، تبدیل شد. به علاوه، این حرکات بی نظم به نیروی جبر فکری و قالب های ذهنی متحجر «جنگ سرد» اضافه شد که «بچه های خوب» (حتی اگر پدر سوخته ها باشند ولی پدرسوخته های ما هستند!) با «بچه های بدی» مبارزه می کردند که نه بر اثر یک نوع تجزیه و تحلیل بلکه «بر طبق روال همیشگی» برای این نقش انتخاب شدند. پادشاهی های حاشیه خلیج فارس به مبارزه ویرانگرانه در راه دموکراسی (!) در لیبی و سوریه پرداختند. سازمان کذابی «القاعده» ناگهان از طریق شعبه سوری خود از ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای مبارزه با اسد اسلحه درخواست کرد در حالی که شعبه همین القاعده در لیبی در قتل خودسرانه دیپلمات های آمریکایی دست داشت...

گاهی این احساس ایجاد می شود که سیاست غرب در منطقه هوشمندی خود را از دست داده و اینکه غرب واقعیت آشکار را تشخیص نمی دهد. رسانه های گروهی به جهانیان تلقین می کنند که تنها سیاست غرب صحت دارد، با شرم زدگی و خجالت عجیبی عواقب «برقراری صلح و دموکراسی» در یمن، سومالی و همان لیبی را مسکوت می کنند.

واشنگتن که امکان اعمال هر گونه نفوذ در وضعیت بر آشفته منطقه را از دست داد، یک پدیده باز هم ناگوار تر را کشف کرد و آن این است که متحدان آمریکا از زمان جنگ سرد یعنی همان «بچه های خوب»، احساس امتنان از ایالات متحده را نمی کنند، فقط مسایل خود را حل می کنند و در عین حال سعی می کنند به حساب آمریکا به حل و فصل آنها دست یابند. پادشاهی های حاشیه خلیج فارس (قطر و پادشاهی آل سعود) که از پس مسایل داخلی خود بر نمی آیند و شدیدترین تضادهای اجتماعی را در سیلاب دلار نفتی غرق می کنند، به تحریک آشکار بی ثباتی در «هلال شیعی» پرداخته و ضمن تأمین مالی تجاوز سلفی به جهان خارجی، خواب و رؤیای نابودی ایران را می بینند در حالی که ایران در عمل قلعه مقدم منطقه ای مبارزه با تجاوز سلفی است.

اسرائیل که متاستاز مناقشه سوریه بیش از پیش آن را چنبره می زند و ممکن است بزودی آتش مناقشه در لبنان و اردن، کشورهای همسایه اسرائیل، شعله ور شود در حالی که حماس آماده است تا جیره خوار قطر گردد، در این مرحله بحرانی و نقطه عطف در تاریخ خود بر وارد کردن فوری ضربات تهاجمی و بمباران ایران تأکید می نماید. درست است که واشنگتن سعی می کند متحدان لجام گسیخته خود را سر عقل آورد ولی با چنین نزاکت دوپهلویی این کار را می کند که آنها بی پرده دعوت ها به خویشتنداری را نادیده می گیرند یا این دعوت ها را به عنوان حمایت از تمایلات خود تعبیر می نمایند.

بعضی کارشناسان روس گاهی می گویند که دستور روز روابط با ایالات متحده ته کشیده است. ممکن است این ادعا تا حدی اغراق آمیز باشد. مسأله این است که این گفتگو جنبه سازنده خود را از دست داده است زیرا طرف آمریکایی پیشنهاد می کند که گفتگو درباره «واقعیت جایگزینی» انجام شود که با واقعیتی که مابقی جهان در آن به سر می برد، مطابقت ندارد.

تاب ایرانی

برای رعایت حق باید گفت که بخشی از نخبگان سیاسی روسیه که به غرب و ارزش های «لیبرال» گرایش دارند، با صداقت و پشت کار تلاش نمودند این «واقعیت جایگزین» را تشخیص دهند. سیاست روسیه نسبت به ایران، بارز ترین تجلی این تلاش ها بود.

«تعادل و حسابگری» در این روابط حالت سرسام آوری داشت. مسکو برگ ایرانی را به بازی انداخته و بی پرده موضعگیری خود را داد و ستد می کرد. مسأله فقط این است که شرکای روسیه از درجه به مراتب بالاتر مهارت تجاری برخوردار بودند و به همین علت این «تجارت سیاست خارجی» همیشه به ناکامی می کشید. روسیه در معامله با اس-۳۰۰ زیر بار فشار نرفت که این فرضیه بیش از حد خوشایند برای روسیه است بلکه باور کرد که غرب و نیز آل سعود، امیر قطر و اسرائیلی هایی که در آن تجارت شرکت فعالی کردند، قیمت بیشتری خواهند داد، و در نهایت امر به طور آشکار بی آبرو شد. و حالا وضعیت بسیار باریکی ایجاد شده است. رئیس جمهور فعلی به خاطر ملاحظات مربوط به سیاست داخلی نمی تواند اعلام کند که رئیس جمهور پیشین در این زمینه ندانم کاری محض از خود نشان داد و لذا فرمان سال ۲۰۱۰ وی باید لغو می شود. در این شرایط باید با شتاب گزینه های دیگری جستجوی کرد که پیشنهاد صدور سامانه ضد موشکی «آنتی-۲۵۰۰» یکی از این گزینه ها

است. این همان سامانه است که به ونزوئلا صادر شده و اکنون ترکیه و هند بی میل نیستند آن را بخرند. البته موضوع اس-۳۰۰، موضوع جزیی است ولو اینکه بسیار چشمگیر است. همین امر درباره مانورهای حيله گرانه مسکو نسبت به فلات قاره خزر و حضور نظامی و اطلاعاتی ضد ایرانی قدرت های فرامنطقه ای در قفقاز و آسیای مرکزی، فعالیت اعلام نشده لابی ضد ایرانی در روسیه و بسیاری از این قبیل مسایل صحت دارد.

قضیه «تاب» با دو مسأله اساسی برنامه هسته ای ایران و تحریم های یکجانبه ارتباط دارد. غرض سیاسی در مسأله «بمب ایرانی» برای همه و از جمله برای غرب روشن است. البته دمیتري مدودف در این زمینه همانند همه زمینه های دیگر خیلی نوآورانه رفتار کرد. ولی ولادیمیر پوتین در مصاحبه اخیر با شبکه «راشا تودی» یک بار دیگر تأکید نمود که وجود جنبه نظامی برنامه هسته ای ایران را باور نمی کند. لذا باید قبول کرد که تحریم های یکجانبه ایالات متحده و اتحادیه اروپا با حقوق بین الملل مطابقت ندارد. تازه وزارت امور خارجه روسیه بارها این رفتار یکجانبه را محکوم کرده است. ولی ما همینجا اصل «تاب ایرانی» را می بینیم: در حرف محکومیت و ناباوری شنیده می شود ولی در عمل روسیه به رژیم تحریم ها از جمله در امور بانکی ملحق شده است.

این مسأله با «کیش حسابگری» در سیاست خارجی روسیه ارتباط دارد. چین رژیم تحریم های ضد ایرانی را آشکارا نادیده می گیرد یا ماهرانه دور می زند و از این امر امتیازات اقتصادی قابل توجهی دریافت می نماید. روسیه ضمن تأکید بر استقلال و موضع گیری ویژه در این زمینه، در واقع از واشنگتن و بروکسل دنباله روی می کند و گام به گام مواضع خود در این کشور و میلیارد ها دلار پول را از دست می دهد. تنها طی یک سال گذشته تبادلات بازرگانی بین روسیه و ایران به میزان ۴۰٪ کاهش یافت. با توجه به اینکه ۸۰٪ تبادلات بازرگانی روسی - ایرانی نصیب صادرات روسی می شود، این بدان معناست که روسیه طی یک سال در محور ایران یک و نیم میلیارد دلار از دست داد. این پول شرکت های روسی، نمایندگان بخش تجاری کوچک و متوسط است که موضع گیری صریح دولت روسیه مانع از کسب این پول و حفظ جایگاه آنها در بازار ایران شد. دهها شرکت روسی که به تجارت با ایران علاقه مند بودند، در نتیجه این سیاست ورشکست شده یا با مشکلات تصور ناپذیری روبرو می شوند. تحریم های آمریکایی و غربی آن ها را خفه می کند ولی مسئولین بی شرمانه شانه بالا انداخته و می گویند که این «موضع گیری مقامات بالاست».

نظام بانکی روسیه که اول از دیگران همه معاملات با ایران را قطع کرد، در این «جبهه» دست دیگران را از پشت بسته است. کار به جایی رسید که بانک های آمریکایی و غربی از بانکهای روسی گزارش همه معاملات با ایران و اطلاعات درباره اشخاص حقیقی و حقوقی را که با ایران همکاری می کنند، درخواست کردند. این امر که بانکهای آمریکایی و غربی از بانکهای روسی درخواست کردند که حساب های همه شرکت هایی را که در نام آنها کلمه ایران ذکر می شود یا ارتباط آنها با ایران مشاهده می شود، ببندند، بارز ترین نمونه پوچی اوضاع و ناتوانی بانکی شد.

این شرایط و حوادث دیگر ۴-۵ سال اخیر بیماری اقتصاد روسیه و نظام بانکی آن را به خوبی بر ملا کرد. محافل بازرگانی غربی و قبل از همه آمریکایی با نیشخند به همدیگر نشان می دهند که می توانند با انگشت تکان دادن هر بانک روسی را تعطیل کنند و با یک تلفن می توانند جلوی هر معامله بازرگانی شرکت های روسی را خنثی کنند. اوج این غوغای ضد ایرانی با ریاست جمهوری دمیتري مدودف مصادف شد.

متأسفانه، تقریباً همه سیاستمداران، دیپلمات ها و به خصوص محافل تجاری هم عقیده هستند که تا زمانی که دمیتري مدودف در مقام نخست وزیر فدراسیون روسیه باقی بماند، از روسیه نمی توان هیچ انتظار خوبی داشت. آنها فکر می کنند که دمیتري

مدودف مسئولی بیش از حد غربگرا می باشد که تا زمانی که روی کار باشد، کسی از اعضای کابینه جرأت نخواهد کرد روابط با ایران در بخش اقتصادی خود را از سر گیرد.

به عنوان مثال، گسترش همکاری نظامی فنی و انجام طرح های پژوهش های مشترک با ایران می تواند برای توسعه صنایع نظامی روسیه درآمدهای قابل توجهی فراهم کند ولی روسیه در این زمینه هم به غرب می نگرد. ولی غرب ضمن مسلح کردن گرجستان و اخراج مسکو از بازارهای تسلیحاتی عراق و هند حال مسکو را رعایت نمی کند.

توسعه روابط بازرگانی و اقتصادی می تواند به توسعه منطقه خزر روسیه تحرک نیرومندی بدهد (با تأثیر مضاعف بر بخش های دیگر). ولی ما در این زمینه هم شاهد همان «تاب» و پیوستن عملی به تحریم های غربی هستیم. نباید اندیشه پیش پا افتاده رقابت بین روسیه و ایران در بخش گازی را تکرار کرد زیرا این هذیان ساخته و پرداخته لابی غربی اسرائیلی است که این گروه در بالاترین ساختارهای قدرت آشیانه ساخته و مخالف اساسی نزدیکی روابط بین روسیه و ایران می باشند. در حقیقت امر، در حال حاضر طرح های قطر برای روسیه بزرگ ترین خطر را ایجاد می کنند زیرا در صورت اجرای این طرح ها اخراج تدریجی روسیه از بازار گاز اروپای غربی شروع خواهد شد. ولی مشارکت سهامی شرکت های روسی در توسعه میادین گازی ایران، طرح آینده دار اقتصادی است.

آنچه که از همه جالب تر است، این است که مسکو است که «تاب» مذکور را به حرکت در می آورد. ولی وقتی روسیه کار عادی و سالم با ایران را شروع می کرد، همه امتیازات را به میزان حد اکثر دریافت می نمود. این امر در مورد گفتگو درباره تاجیکستان (که مانع از روی کار آمدن حزب تجدید حیات اسلام در این کشور شد)، قرارداد معروف درباره ساخت نیروگاه اتمی بوشهر که در سال های ۱۹۹۰ صنایع اتمی روسیه را در واقع نجات داد، اوضاع پیرامون چچن و اوضاع فعلی سوریه صحت دارد.

دستور روز روسی - ایرانی

فواید تعامل روسی - ایرانی واضح و روشن است. این هم روشن است که بی ثباتی منطقه خاور میانه، مقابله با تجاوز فراملیتی سلفی و گره خوردن منافع روسیه و جمهوری اسلامی ایران این دو کشور را به متحدان طبیعی همدیگر تبدیل می کند. ولی ما در این زمینه دوباره با یک نوع پارادوکس روبرو می شویم که به تار و پود روابط روسی - ایرانی رفته است. در حالی که طرفین به طور دائم درباره شراکت طبیعی خود صحبت می کنند، تا کنون هیچ یک از آنها به صرافت طراحی جزئیات دستور روز روابط فیما بین نیافتاده است.

شاید این امر باعث تعجب شود ولی اول از همه نه نهادهای سیاست خارجی بلکه وزارتخانه های کشور روسیه و ایران به این واقعیت توجه جلب کردند که اوایل سال جاری سند کاری لغایت مشخصی امضا کردند. همین سند و نه ملاحظات عمومی و مبهم دیپلمات ها باعث شد که غرب درباره احتمال برقراری شراکت راهبردی بین روسیه و ایران صحبت کند.

البته خود اصل شراکت راهبردی در جهان معاصر در حد زیادی بی ارزش شده است در حالی که امضای قراردادها درباره این نوع شراکت به عنوان مراسم تشریفاتی غیرالزام آور تلقی می شود. ولی اگر قرارداد از محتوای مشخص برخوردار شده و به منظور دستیابی به اهداف طرفین مراحل تحقق بخشیدن این اهداف طراحی می شود، وضعیت دیگری ایجاد می گردد. برای

مثال، در حال حاضر سوریه و حل و فصل اوضاع افغانستان بهترین بهانه نه تنها برای بیانیه های سیاسی بلکه برای تشریک مساعی روسیه و ایران است. مبارزه با قاچاق مواد مخدر، تروریسم و بزه کاری فرامرزی در همین ردیف قرار دارد.

برنامه های مربوط به طرح های مشترک بازرگانی اعم از اکتشافات زمین شناسی تا به روز آوری زیرساخت بنادر خزر، ارقام کنترل کننده رشد تبادلات بازرگانی و سرمایه گذاری های متقابل در آن بخش های اقتصاد که توسط طرفین به عنوان شاخه های دارای اهمیت راهبردی برای ادامه همکاری و توسعه روابط متقابل شناخته شده اند، می توانند باز هم مشخص تر شوند. واقعیت این است که ایران در شرایط فعلی به روسیه شرکت در اجرای بیش از ۱۰ هزار پروژه را با شرایط استثنایی و فوق العاده سودآور پیشنهاد می کند. و این امر به نوبه خود باعث ایجاد هزارها فرصت جدید شغلی، بهبودی جو بازرگانی، استقرار بلندمدت شرکت های روسی در بخش هایی از اقتصاد ایران و بالاخره توسعه پایدار بسیاری از شاخه های صنعتی ما می شود.

موضوعات جداگانه دستور روز مشترک مانند «اوپک گازی» و همکاری نظامی فنی، مستلزم تجزیه و تحلیل عمیق تخصصی هستند. حتی برشماری ساده موارد دستور روز روسی - ایرانی جای زیادی به خود اختصاص خواهد داد. همین امر که در دستور روز روابط بین دو کشور موارد فراوانی وجود دارند، ثابت می کند که شیوه عمل فاسد و ناباب «تاب» می تواند و باید هر چه زودتر متوقف شود.

به نظر می رسد که ملاقات قریب الوقوع محمود احمدی نژاد و ولادیمیر پوتین به روابط دوجانبه مقداری نوآوری خواهد بخشید. این ملاقات فرصت عالی فراهم می کند که به مابقی جهان مواضع سنجیده و آزموده دو کشوری که منافع راهبردی مشترک زیادی دارند، رونمایی شود. بدیهی است که دو رئیس جمهور به جزئیات نپرداخته و این کار را به کارشناسان محول خواهند کرد. نکته جالب توجه این است که محمود احمدی نژاد در صدد است روز ۲ ژوئیه با این کارشناسان روس ملاقات کند که بدین وسیله برای جامعه کارشناسی روسی فرصتی فراهم خواهد شد که «تاب ایرانی» را متوقف کرده و به ریاست دو کشور دستور روز جدیدی را پیشنهاد کنند که می تواند به اساس شراکت راهبردی واقعی و نه شعاری تبدیل شود.

